پندهاى كوتاه از نهج البلاغه

نويسنده : هئيت تحريريه بنياد نهج البلاغه

تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

# مقدمه

دانش آموزان گرامى ، فرزندان عزيز

كتابى كه اكنون در دست داريد، با همه كوچكى خود، به وسعت درياهاى بيكرانه ، و به عظمت كوههاى سر به فلك كشيده است : زيرا آنچه در اين كتاب كوچك مى خوانيد، بخشى از كلمات و جملات كتاب ارجمند نهج البلاغه است ، كه به اين صورت ساده ، براى شما فراهم شده است .

اين كلمات و جملات ، مانند دانه هاى مرواريد درخشان ، كه از اعماق دريايى سرشار از مرواريدهاى ناب به دست آمده باشد، مخصوص شما نوجوانان عزيز انتخاب شده است . از اين رو، تمامى مطالب اين كتاب ، با بيانى ساده ، به زبان فارسى امروز، نوشته شده تا براى شما و ديگر هم سن سالهايتان ، به آسانى قابل درك و آموختن باشد. و از اين راه ، شما عزيزان را، با كتابى كه پس از قرآن ، عاليترين و گرانقدرترين كتاب انسان سازى است ، آشنا سازد.

# با نهج البلاغه ، بيشتر آشنا شويم

زندگى در باشكوه ترين دوره تاريخ كشورمان ، يعنى دوران شكوهمند انقلاب اسلامى ، خوشبختى بزرگى است كه نصيب شما نوجوانان عزيز شده است . و بى ترديد، نوجوان دانش آموز و درس خوانده يى كه در چنين دوران پرشكوهى زندگى مى كند، كمتر ممكن است كه با نام نهج البلاغه آشنا نباشد.

با اين حال ، براى آشنائى بيشتر شما، بهتر است به چند نكته اشاره شود : نهج البلاغه ، كه نمايانگر گوشه يى از انديشه بلند و آسمانى حضرت على عليه‌السلام است . از يكهزار سال پيش ، به صورت كتاب جاودانه ، در اختيار جهان و جهانيان قرار گرفته و دنيا را با تحسين و حيرت روبرو كرده است .

اين كتاب ، مجموعه يى از گفتارها، پند و اندرزها، نامه ها و نوشته ها، سخنان كوتاه و پر مغز آن امام بزرگوار است ، كه توسط دانشمند بر جسته اسلامى ،سيد رضى در پايان قرن چهارم و آغاز قرن پنجم هجرى ، گرد آورى شده است .

سيد رضى سخنان والا و نوشته هاى بى همتاى امام عليه‌السلام را، در كتاب نهج البلاغه ، به سه بخش اصلى تقسيم كرده كه ترتيب آنها چنين است

١- خطبه ها

٢- نامه ها

٣- سخنان كوتاه

# درباره خطبه ها

نوجوانانى كه در ايران انقلابى و اسلامى زندگى مى كنند، بر خلاف نسلهاى گذشته ، به خوبى با خطبه و معنى آن ،آشنا هستند.زيرا يا خود، همراه پدر و مادر و بزرگترهايشان ، در نماز جمعه شركت مى كنند و خطبه امام جمعه شهرشان را از نزديك مى شوند .يا بوسيله راديو و تلويزيون ، كه خطبه هاى نماز جمعه را پخش مى كنند، با معنى و مفهم خطبه ، آشنا شده اند .

خطبه ، مجموعه گفتارهايى است ، كه امام جمعه ، براى مسلمانانى كه در نماز جمعه شركت كرده اند، بيان مى كند. در اين گفتارها، مسائل و مطالب گوناگونى مطرح مى شود، تا ضمن آن ، آگاهى لازم ، به امت مسلمان داده شود : آگاهى هايى در باره توحيد و خداشناسى ، اصول عقايد اسلامى ، بحث ها و مسائل قرآن ، فلسفه بعثت پيامبران و مسئله ظهور آخرين امام ، و امامت ، موضوع امت و امامت و هر مسئله ديگرى كه مطرح ساختن آنها لازم باشد مانند مسائل گوناگون سياسى و اجتماعى كه در جامعه مسلمانان پيش مى آيد. از اين رو، امام جمعه در خطبه هاى خود، پيرامون اينگونه مسائل نيز توضيحات لازم را مى دهد، تا ذهن امت مسلمان نسبت به آنها روشن شود و فريب دشمنان خدا و دين خدا را نخورند.

اما بايد دانست كه خطبه هاى امام على عليه‌السلام ، مخصوص روزهاى جمعه نبود. بلكه چون در دوران حكومت آن حضرت ، نماز تمام روزهاى هفته به صورت جماعت خوانده مى شد، هميشه براى ايراد خطبه ، فرصت مناسب وجود داشت . امام عليه‌السلام نيز، هر گاه كه مسئله فورى و مهمى پيش مى آمد، كه لازم بود با مسلمانان در ميان گذاشته شود، بر منبر قرار مى گرفت و به ايراد خطبه و روشنگرى ذهن مسلمانان مى پرداخت .

خطبه هايى كه در نهج البلاغه گرد آورى شده ، تنها ٢٣٨ خطبه ، از صدها خطبه آن حضرت است . با اين حال ، بخش خطبه ها، در نهج البلاغه ، از دو بخش بعدى كه نامه ها و سخنان كوتاه امام عليه‌السلام را در بر دارد، مفصل تر و بلندتر است .

خطبه هاى نهج البلاغه ، بيشتر در موضوع توحيد و خداشناسى ، بحث درباره رسالت و معرفى مقام والاى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، مسائل و مباحث اسلامى و قرآنى ، مسائل سياسى و اجتماعى جهان اسلام ، و دعوت مسلمانان به شركت در جهاد و استقبال از شهادت در راه خدا و دين خدا بيان شده است .

# درباره نامه ها

بخش نامه هاى نهج البلاغه ، آثارى را كه از قلم گهربار آن حضرت تراوش كرده است ، در بر دارد. و اين آثار، عبارت از نامه هايى است كه امام عليه‌السلام ، پيرامون مسائل و حكومت اسلامى و امت مسلمان ، براى دوستان و نزديكان ، و حتى براى دشمنان خود نوشته است . همچنين نامه ها و فرمانهايى است كه آن حضرت ، براى فرمانداران و استانداران و مسئولان حكومتى امور مسلمانان نوشته ، و در هر يك ، عاليترين اصول حكومت و كشوردارى ، بهترين راه خدمت به مردم ، و بخصوص حفظ حقوق افراد ضعيف و طبقه مستضعف را تعيين كرده ، و كاركنان حكومت اسلامى را، به رعايت يكايك اين دستورات ، موظف ساخته است .

علاوه بر اينها، مكاتبات ، و اصولا در تمامى نامه ها و نوشته هاى امام عليه‌السلام ، علاوه بر مسائل آن روز، از يك سو، اصول زندگى در پرتو اسلام و در حكومت اسلامى بيان شده ، و از سوى ديگر، مسائل تربيتى و اخلاقى و اعتقادى اسلام ، و از ديدگاه آن حضرت روشن شده است .

# درباره سخنان كوتاه

سومين بخش نهج البلاغه ، در بردارنده سخنان كوتاه امام عليه‌السلام است كه بيشتر آنها، از يك يا دو جمله فشرده تشكيل شده است .اما همين گفته هاى بسيار كوتاه و يكى دو جمله هايى ، كه بين مردم به كلمات قصارمعروف شده ، هر يك دريايى از معنى را در خود جاى داده است .كلمات قصار على عليه‌السلام بيشتر دربردارنده پند و اندرزهاى آن حضرت ، و راهنمايى هاى بى نظيرى درباره روش صحيح اعتقادى و تربيت اسلامى است .

مطالب عميق و پرمعنايى كه در اين جمله هاى كوتاه وجود دارد، چنان است كه دوست و دشمن ،آن را همچون ساير آثار گسترده و مفصل امام عليه‌السلام ، پس از قرآن كريم و گفتارهاى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، عالى ترين راهنماى بشر، براى زندگى پاك و سعادت آميز دانسته اند. طورى كه هر كدام از اين سخنان فشرده ، صدها درس زندگى و سرمشق انسانيت ، و خوب بودن و خوب زيستن ، در خود نهفته دارد.

پس از آشنائى مختصر با مطالب سه گانه نهج البلاغه ، اكنون بايد گفت كه : نهج البلاغه ، علاوه برداشتن مطالب عميق و معانى والا و ارزنده ، و مفاهيم انسان ساز خود، از لحاظ طرز نگارش نيز مقام ارجمندى دارد .

نثر اين كتاب و شيوه نگارش حضرت ، چنان شيوا و دلنشين است ، كه در زبان و ادبيات عرب ، هرگز نظيرى نداشته و بعدها در طول چند قرن نيز، نظيرى براى آن پيدا نشده است .و از همين رو، براى آن نام نهج البلاغه يعنى راه و روش شيوايى گفتار و رسايى كلام انتخاب شده است .

# شريف رضى كيست ؟

شريف رضى ، معروف به سيد رضى دانشمند بزرگ اسلامى در قرن چهارم هجرى است كه با گردآورى نهج البلاغه نام خود را در تاريخ اسلام جاودانه كرد.

جد پنجم او، حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام امام هفتم شيعيان است و چون حضرت على عليه‌السلام نيز، جد پنجم امام موسى بن جعفر عليه‌السلام بوده است ، به اين ترتيب درمى يابيم كه حضرت على عليه‌السلام ، جد دهم سيد رضى است . همچنين از طرف مادر نيز اجداد سيد رضى ، با٩ نسل فاصله ، به حضرت على عليه‌السلام مى رسند. از اين رو معلوم مى شود كه سيد رضى هم از سوى پدر، هم از سوى مادر، خاندان پاك و شريفى داشته كه هر دو از نسل مبارك امام على عليه‌السلام بوده اند.

سيد رضى در سال ٣٥٩ هجرى قمرى متولد شد و پس از يك زندگى كوتاه ولى پر ثمر ٤٧ ساله ، در سال ٤٠٦ هجرى درگذشت .

وى از كودكى ، دوشادوش برادرش شريف مرتضى به تحصيل دانش رفته بود، به زودى هوش فراوان و نبوغ سرشار خود رانشان داد، و از تمامى هم سن سالهاى خود پيش افتاد. به طورى كه در نخستين سالهاى جوانى به عنوان يك دانشمند برجسته اسلامى شناخته شد و مورد احترام دانشمندان بزرگ آن زمان قرار گرفت .

سيد رضى از آغاز جوانى ، شروع به تحقيقات با ارزشى در زمينه قرآن و اسلام و مسائل اسلامى كرد. حاصل تلاشها و تحقيقات او، چند كتاب با ارزش بود كه در قرنهاى بعد نيز، هميشه مورد توجه دانشمندان جهان اسلام قرار گرفته است .

وى در زمينه شعر نيز نبوغ سرشارى داشت ، چنانكه دانشمندان و شعر شناسان ، با مطالعه اشعارى كه از او باقى مانده است ، وى را بزرگترين و بهترين شاعر عرب دانسته اند.

اما كتابى كه نام او را جويده كرده ، نوشته ها و اشعار و تحقيقات خودش نيست ، بلكه گردآورى و تدوين همين كتابى كه امروز، با نام نهج البلاغه در دنيا مى درخشد. سيد رضى ، براى جمع آورى مطالب اين كتاب نزديك ٢٠ سال زحمت كشيد. به دهها كتابخانه رفت و صدها كتاب را از آغاز تا پايان به دقت خواند. در آن كتابها، كه هر كدام دهها سال پيش نوشته شده بود، آثار مختلفى از على عليه‌السلام نيز وجود داشت . نويسندگان آن كتابها، هر كدام به مناسبت هاى مختلف ، قسمتهائى از خطبه ها، نامه ها، سخنان كوتاه و پند و اندرزهاى امام عليه‌السلام را نقل كرده بودند.

اما اين آثار، در هيچكدام از آن كتابها، نظم و ترتيب درستى نداشت . بلكه هر نويسنده اى قسمتهايى از آثار امام را، در كتاب خود نقل كرده بود.

از اين رو، سيد رضى سعى و همت فراوان به كار برد و پس از سالها تحقيق و مطالعه ، در سال ٤٠٠ هجرى قمرى ، موفق شد آثار پراكنده امام را در سه بخش گردآورى كند و به صورت كتابى جامع ، در جهان فرهنگ و انديشه انتشار دهد.

بايد دانست كه نهج البلاغه نيز، در بردارنده تمامى آثار امام عليه‌السلام نيست . اما از تمام كتابهايى كه در زمينه گفته ها و نوشته هاى آن حضرت ، پيش از سيد رضى ، تدوين و تاءليف شده بود، پرمطلب تر و داراى نظم و ترتيب بيشتر و به كمال نزديك است .

# سخنان على عليه‌السلام ، پيش از سيد رضى

سيد رضى ، نهج البلاغه را در زمانى گردآورى و تنظيم كرد كه حدود ٣٥٠ سال از شهادت حضرت اميرمؤ منان عليه‌السلام مى گذشت .

مى دانيم كه سيد رضى مطالب نهج البلاغه را از ميان نوشته هاى كتابهاى كه قبل از او تاليف شده بود بدست آورد و يكجا گردآورى كرد، و همين نكته آشكار مى كند كه پيش از او بسيارى از نويسندگان و محققان ديگر، دست به جمع آورى آثار امام عليه‌السلام زده بودند.

به طورى كه دانشمندان و تاريخ نويسان در كتابهاى خود نوشته اند پيش از تنظيم نهج البلاغه ٢٢ كتاب ديگر نيز وجود داشت كه همه آنها، مثل نهج البلاغه ، شامل سخنان و نامه ها و نوشته هاى امام عليه‌السلام بود، نخستين كتابى كه در اين زمينه تدوين شد، سخنرانى هاى على عليه‌السلام روى منبر نام داشت ، مولف اين كتاب كسى بود كه در زمان جاهليت - يعنى پيش از بعثت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به دنيا آمد او كه بعد از ظهور اسلام ، مسلمان شده بود، پس از رحلت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به جمع ياران على عليه‌السلام پيوست و پس از آن ، تا زمان شهادت امام ، از ياوران وفادار و فداكار او بود.

اين شخص كه زيد بن وهب نام داشت در سال ٩٦ هجرى در گذشت . اما سالها پيش از مرگ ، مطالبى را كه خود از زبان اميرالمؤ منين شنيده بود درسخنرانيهاى على عليه‌السلام روى منبرنوشت .

پس از او، بيست كتاب ديگر در اين زمينه تنظيم شد. و بالاخره آخرين كسى كه پس از سيد رضى در اين مورد كتابى تدوين كرد، دانشمند برجسته اى به نام ابو عثمان جاحظ بود.

جاحظ در سال ٢٢٥ هجرى در گذشت و اين ، تاريخى بود كه سيد رضى ، ١٠٤ سال پس از آن متولد شد. كتاب جاحظ صد سخن از اميرالمؤ منين على عليه‌السلام نام دارد كه سيد رضى از مطالب آن نيز مانند مطالب كتابهاى ديگر، استفاده كرده و قسمتهايى از آن را در نهج البلاغه نقل كرده است .

مجموعا هفتاد نفر از دانشمندان قبل از سيد رضى خطبه ها و سخن هاى امام على عليه‌السلام را جمع آورى كرده اند كه اين مختصر را گنجايش ذكر نام همه آنها نمى باشد.

چرا اين جملات را انتخاب كرده ايم ؟

براستى انتخاب چند گوهر از ميان گوهرهاى يك گنجينه پربار، كار دشوارى است . و از آن دشوارتر، انتخاب گوهرهاى معنوى كلام حضرت على عليه‌السلام از گنجينه بى مانند نهج البلاغه است . زيرا وقتى قرنهاست كه كلام امام عليه‌السلام را، فروتر از كلام خلق و فراتر از كلام مخلوق مى نامند و مى شناسند، جسارت گستاخى خواهد بود كه كسى از ميان آنها، چند كلام راانتخاب كند. چون انتخاب كردن ، معمولا به معنى ترجيح و برتر دانستن چيزى از ميان چيزهاى ديگر است . و حال آنكه كلام امام عليه‌السلام در چنان حدى از اوج ارزش و والايى است ، كه هيچكدام را نمى توان انتخاب كرد و نسبت به بقيه ترجيح داد به اين ترتيب ، كارى كه در اين كتاب كوچك صورت گرفته ، انتخاب كردن ، به معنى ترجيح دادن نيست ، بلكه به منظور آشنا ساختن نوجوانان عزيز، با كوتاه ترين و ساده ترين كلمات و جملات امام عليه‌السلام است .

بدين كه خواسته ايم تعدادى از كلمات و جملات كوتاه امام را، كه درك و دريافت و آموختن آن ، براى نوجوانان كلاس پنجم ابتدائى آسان ترين باشد، در دسترس آنان قرار دهيم . از اين رو، در اين مجموعه كوچك ، ساده ترين جمله ها را انتخاب كرده ايم ، نه بهترين آنها را. زيرا ستارگان و تابناك كلام امام عليه‌السلام ، در آسمان روشن و گسترده . نهج البلاغه ، همه ،بهترين و والاترين هستند.

كوشش كرده ايم تا جملات اين كتاب ، در زمينه هاى گوناگون سخنان زندگى بخش ، و پندها و راهنمايى هاى انسان امام عليه‌السلام باشد.

تعدادى از جملات درباره توحيد و خداشناسى ، تعدادى ديگر در موضوع راز آفرينش انسان و ساير موجودات ، تعدادى از آنها پيرامون ارتباط انسان با خلق خود، و بيشترين آنها، درباره مربوط به روشهاى تربيتى و اخلاقى اسلام ، و پندهاى امام عليه‌السلام پيرامون شيوه هاى صحيح زندگى فردى و اجتماعى است . اين قسمت از جملات امام عليه‌السلام ، اندرزهايى ساده و قابل اجرا هستند، كه عمل به آنها كه نه تنها سخت و دشوار نيست ، بلكه آسان و دلپذير است ، و در عين حال ، آسايش انسان در دنيا و رستگارى او را در آخرت تضمين مى كند.

هر كدام از جمله ها، در ساده ترين صورت ممكن ، به زبان فارسى ساده و آسانى ترجمه شده است .

ممكن است درك كامل كلام امام عليه‌السلام با وجود ترجمه ساده ، باز هم براى نوجوانانى كه اين كتاب بخاطر آنها تهيه شده است ، دشوار باشد. از اين رو، علاوه بر ترجمه كلمات امام عليه‌السلام ، درباره هر يك ، شرح كوتاهى نيز تهيه كرده و با زبانى درخور درك اين گروه سنى ، نوشته ايم ، تا مطالعه آنها، به اين فرزندان عزيز، براى درك كلام امام عليه‌السلام ، بيشتر كمك كند.

اميدواريم اين كتاب كوچك ، دريچه اى به روى نوجوانان عزيز بگشايد، تا از راه آن ، به دنياى پهناور انديشه هاى امام عليه‌السلام وارد شوند و با تعاليم درخشان اعتقادى و اخلاقى و تربيتى و انسانى اسلام بيشتر آشنا شوند.

هيئت تحرير به بنياد نهج البلاغه

# ١ - اگر خدا شريكى داشت

لو كان لربك شريك لاتتك رسله .

نامه / ٣١.

ترجمه : اگر پروردگارت شريكى مى داشت ، فرستادگان آن شريك (يعنى پيامبران آن خدا ديگر) نزد تو مى آمدند.

شرح : خداوند توانائى كه ما را، و اين دنياى پهناور و پر از زيبائى را، آفريده است ، خدايى يگانه و بى همانند است .

تمامى پيغمبرانى كه براى راهنمايى افراد بشر، به ميان مردم آمده اند، با آن كه دينهاى گوناگون آورده اند، سخنهايشان درباره خدا، يكسان و همانند بوده است . همه آنها، به پيروان خود گفته اند كه : خدا يكى است و شبيه و شريك ندارد.

فرزند عزيز، اين را بدان كه اگر غير از پروردگار يگانه و بى شريك ، خدا ديگرى هم وجود داشت ، او را به افراد بشر اعلام دارند، هم مردم را به سوى او دعوت كنند.

ولى در طول ميليونها سالى كه از زندگى بشر مى گذرد، واز ميان ١٢٤ هزار پيغمبرى كه براى هدايت مردم آمده اند، هرگز پيغمبرى نگفته است :

من ، از سوى خدايى ، غير از خداى يگانه ، به سوى شما فرستاده شده ام .

همين موضوع ، دليل آشكارى است براى آن كه بدانى : خداى تو، و آفريدگار و همه افراد بشر، و خالق اين جهان بزرگ ، همان خداوند يگانه و بى مانند است كه تمام پيغمبران ، از او سخن گفته اند و همه افراد بشر را، به سوى او دعوت كرده اند.

# 2 - انگيزه دورى از گناه

لو لم يتوعد الله على معصيته لكان يجب ان لا يعصى شكرا لنعمه .

ح / ٢٩٠.

ترجمه : اگر حتى خداوند، بندگانش را،از نافرمانى كردن و گناه ورزيدن نترسانيده بود، باز هم واجب بود كه انسان ، مرتكب هيچ گناهى نشود، تا به اين وسيله ، در برابر نعمتهاى او سپاسگزارى كرده باشد.

شرح : كسيكه گناه ميكند و فرمان خداوند را به جاى نمى آورد، در حقيقت ، نعمت هايى را كه خداوند به او داده است ، تباه ميكند. زيرا چنين كسى ، براى آن كه بتواند گناهى را مرتكب شود، ناچار بايد تمام نيروهائى را كه در وجودش هست ، به كار ببرد. در حاليكه خداوند، اين نيروها را، براى گناه و نافرمانى كردن به او نداده است .

خداوند، اين نيروها را، براى گناه و نافرمانى كردن به او نداده است .

فرزند عزيز، كسى را در نظر بگير، كه مى خواهد، بر خلاف فرمان خداوند، مرتكب گناه شود، و بطور مثال ، دست به دزدى بزند :

تمام اعضاء بدن آن شخص ، بايد وظايف خود را، با تمام نيرويى كه دارند انجام دهند، تا او توانايى انجام چنين گناهى را داشته باشد.

ششهاى او، بايد بطور مرتب هواى تازه را به خود بگيرند، تا او نفس بكشد و زنده بماند، قلبش بايد بطور منظم در حال تپيدن باشد، تا خون به تمام پيكرش برسد و او را زنده نگاه دارد، چشمهايش بايد توانايى ديدن داشته باشند، تا او راه خود را ببيند، پاهايش بايد قادر به حركت و قدم برداشتن باشند، تا او در مسيرى كه با چشمش مى بيند، پيش برود، گوشهايش بايد توانايى شنيدن داشته باشند، تا او صداى نزديك شدن مردم را تشخيص بدهد و از خطر فرار كند، دستهايش بايد توانايى كار و حركت داشته باشند، تا او درها را باز كند و اشياى را بردارد، مغزش بايد كار خود را انجام دهد،تا ساير اعضاى بدنش از آن فرمان بگيرند، و وظايف خود را اجرا كنند... و اگر يكى از اين اعضاى ، يعنى يكى از اين نعمتهايى كه خداوند به انسان داده است ، كار خود را به درشتى انجام ندهد، شخص گناهكار، قادر به انجام گناه نخواهد بود.

پس مى بينى كه گناهكار، براى آنكه در برابر خداوند، مرتكب گناه و نافرمانى ، شود، از همان امكانات و نيروهايى استفاده ميكند، كه خداوند، آنها را، براى انجام كارهاى درست و نيك به او داده است . به اين ترتيب ، آيا شخص گناهكار، با انجام هر كدام از گناهان خود، و نعمتها و نيروهايى را كه خداوند دارد، تباه و حرام نمى كند؟

البته خداوند، به بندگان خود هشدار داده ، و آنها را از گناه و نافرمانى ، بيمناك كرده است . ولى اگر خداوند چنين بيم و هشدارى هم نداده بود، و اگر انسان آسوده خاطر بود كه به خاطر گناهانش كيفر و مجازات نخواهد ديد، باز هم حق نداشت نعمتهاى خداوند را تباه كند. يعنى در برابر نعمتهاى ديدن ، شنيدن ، بوئيدن ، حركت ، تپيدن قلب ، تنفس ششها، انديشيدن ، توانايى انجام كارهاى گوناگون داشتن ، و هزاران نعمت ديگر، انسان بايد قدرشناس باشد، و به - شكرانه اين نعمتهاى بزرگ و با ارزش ، هرگز مرتكب گناه و نافرمانى خداوند نشود.

# ٣ - زندگى دنيوى دليل زندگى اخروى

عجبت لمن اءنكر النشاه الاخرى و هويرى النشاه الاولى .

ح ١٢٦/

ترجمه : در شگفتم ، از كسيكه زندگى اين دنيا را مى بيند، و باز زندگى دنياى ديگر (آخرت) را قبول ندارد.

شرح : كسيكه با درك و دانائى ، در زندگى اين دنيا نظر كند، سراسر دنيا را، پر از نشانه هايى خواهد ديد كه از قدرت آفرينش خداوند حكايت مى كنند. و كسيكه قدرت آفرينش خداوند را، با عقل و بينش برسى كند، هرگز مسئله آخرت و زندگى پس از مرگ را انكار نخواهد كرد.

اگر ما، با دقت و شعور و انصاف ، به دنياى خود نگاه كنيم ، به روشنى مى بينيم كه انسان و حيوان و گياه ، و بالاخره تمام موجودات زنده اين دنيا، ازنيستى به وجود آمده اند. پس خداوند كه قادر بوده است اين زندگى و اين همه موجودات زنده را، ازنيستى به هستى بياورد، باز هم قدرت آن را خواهد داشت كه پس از مرگ و نابودى اين موجودات ، يكبار ديگر آنها را زنده كند.

اگر در زندگى انسان دقت كنيم ، از يك نظر، خواهيم ديد كه خداوند، در همين دنيا هم ، ريشه و اصل زندگى انسانها را دل خاك قرار داده ، و در وقت لزوم ، افراد بشر را، از خاك به وجود آورده است .

ابتدا، ريشه زندگى و اصل وجود ما، در دل همين خاكهاى بيابانى پنهان بوده است . از دل اين خاكها، گندم و برنج و سبزى و ميوه و ديگر گياهان خوردنى و روئيده اند. قسمتى از اين روئيدنيها را، پدر و مادر ما خورده اند. قسمت ديگرى را نيز حيوانات خورده اند، تا زنده بمانند و بزرگ شوند و به صورت غذاى انسان در آيند. يعنى پدر و مادر ما، وقتى گوشت حيوانات را نيز خورده اند، در حقيقت ، از غذايى استفاده كرده اند كه اصل آن ، باز هم از خاك بوده است . به اين ترتيب ، پدر و مادر ما، با خوردن خوراكى هايى ، كه در هر حال ، از زمين بدست مى آيد، به زندگى خود ادامه داده اند و بزرگ شده اند بعد، وجود ما، همچون يك ياخته ، در پشت و شكم آنها، پيدا شده است آنگاه ما شروع به رشد كرده ايم ، صاحب دست و پا و چشم و گوش و مغز و ساير اعضاء بدن شده ايم سرانجام ، به صورت يك انسان كامل ، از شكم مادر، به اين جهان قدم گذاشته ايم . تمام اين مراحل ، از وقتى كه ذرات هستى ما، در دل خاكها بوده ، تا وقتى كه اين ذرات به وجود پدر و مادر منتقل شده و سپس به صورت انسان در آمده است ، با قدرت آفرينش خداوند طى شده است .

پس مى بينيم كه خداوند، قبلا، يكبار قدرت خود را، در همين دنيا، نشان داده و ما را، از خاك به خود آورده است . به اين ترتيب ، خدايى كه چنين قدرتى دارد، يكبار ديگر هم ، قادر به انجام اين كار خواهد بود. يعنى ، وقتى ما بميريم و به مشتى خاك مبدل شويم ، دوباره ، در روز قيامت ، خداوند ما را، از دل خاكها بيرون مى آورد، و به ماهستى و زندگى مى دهد، تا براى رسيدگى به حساب كارهايمان ، در صف محشر آماده شويم .

# ٤ - در خلوت هم از گناه بپرهيزيد

اتقوا معاصى الله فى الخلوات فان الشاهد هو الحاكم .

ح / ٣٢٤.

ترجمه : در خلوت و تنهايى هم ، از گناه و نافرمانى بپرهيزيد، زيرا همان كسى كه گناه شما را مى بيند (يعنى خداوند) خودش نيز درباره آن ، داورى خواهد كرد.

شرح : گروهى از افراد كوته فكر هستند، كه گمان مى كنند اگر در خلوت و تنهايى ، مرتكب گناه شوند، و كسى شاهد گناه آنها نباشد، از كيفر و مجازات در امان خواهند بود. غافل از آنكه خداوند، در همه جا حاضر است ، و در خلوت و تنهايى هم ، شاهد اعمال بندگان خويش است .

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد : كسيكه در تنهايى مرتكب گناه مى شوند، مثل كسى است كه در يك كشتى ، داخل اطاقك مخصوص خود، نشسته است و كف آن را سوراخ مى كند. گرچه كسى شاهد اين عمل زشت و نادرست نيست ، تا از آن جلوگيرى كند، يا آن شخص را به مجازات رساند، ولى چنين كسى ، مجازات عمل خود را خواهد ديد، زيرا به خاطر كار زشت او، ديگران هم صدمه خواهند ديد. چون سرانجام ، آب دريا، از سوراخ آن اتاقك بالا خواهد آمد، و همه كشتى را، با تمام سرنشينان آن غرق خواهد كرد.

پس گناه ، اگر در خلوت و تنهايى صورت گيرد، هم شخص گناهكار به مجازات خواهد رسانيد، هم به روى جامعه اثر بد خواهد گذاشت .

از سوى ديگر، انسان در رابطه با خدا، بايد بداند كه : هرچند در خلوت و تنهايى مرتكب گناه شود، و كسى شاهد او نباشد، ولى خداوند، او را مى بيند و شاهد گناهان اوست . به اين ترتيب ، شخص گناهكار، در روز رستاخيز، از داورى خداوند توانا و بينا كه خود آن گناه را ديده است - هيچ راه فرارى نخواهد داشت .

# ٥ - رابطه عقل و گفتار

اذا تم العقل نقص الكلام .

ترجمه : هنگامى كه عقل انسان كامل گردد، گفتارش كوتاه مى شود.

شرح : انسان ، هر اندازه كه عقل و شعورش بيشتر شود و به سوى كمال برود، به همان نسبت ، كمتر حرف ميزند و در عوض بيشتر فكر مى كند.

كسانيكه زياد حرف مى زنند و جلوى زبان خود را نميگيرند، عقلشان كم و فكرشان كوتاه است . به همين دليل ، هنگام سخن گفتن ، درباره آنچه مى گويند، فكر نمى كنند، و هر چه به زبانشان آيد بدون فكر و انديشه ، بيان مى كنند.

اما برعكس ، افراد عاقل ، تا زمانى كه موضوعى را خوب بررسى نكرده اند، و درباره خوب و بد آن نينديشيده اند، سخنى بر زبان نمى آورند. به همين دليل ، شخص عاقل ، كمتر حرف ميزند، چون مقدارى از وقت خود را، به فكر كردن درباره گفتارى كه ميخواهد بر زبان آورد، مى گذراند.

حضرت على عليه‌السلام ، در جمله ديگرى ميفرمايد : زبان عاقل ، در پشت عقل او قرار دارد.

يعنى : شخص عاقل ، عقل خود را پيش از زبانش به كار مى اندازد. در هر كارى ، اول فكر مى كند، عقل و شعور خود را به كار مى گيرد، و هنگامى كه به درستى سخن خود مطمئن شد، زبان به گفتار مى گشايد. در حاليكه شخص نادان ، پيش از آنكه فكر خود را به كار اندازد، شروع به حرف زدن مى كند، و چه بسا كه با سخنان بى معنى و حساب نشده اش ، هم خود و هم ديگران را بزحمت و ناراحتى دچار مى سازد.

# ٦ - حق يكى است

ما اختلفت دعوتان الا كانت احداهما ضلالة

ح / ١٨٣

ترجمه : هر گاه در مورد امرى واحد، دو ادعاى مختلف وجود داشته باشد، ناچار، يكى از آن دو گمراهى (باطل) است .

شرح : بسيار ديده مى شود كه دو شخص ، يا دو گروه ، بر سر يك مسئله اختلاف دارند. به اين معنى كه هر كدام ، در مورد آن مسئله ، ادعايى دارد كه با ادعاى ديگرى مخالف است ، و هر يك نيز، ادعاى خود را صحيح و بر حق ميداند و ادعاى ديگرى را غلط و باطل ميشمارد.

اما، از آنجا كه هميشه حق يگانه است ، و هر چيزى كه بر حق باشد، نمى تواند دو صورت و دو شكل جداگانه داشته باشد و هر دو نيز، درست و بر حق باشند، ناگزير بايد قبول كرد كه دست كم ، يكى از آن دو ادعا، باطل و گمراهانه است .

روشن تر بگوييم : نمى شود كه دو نفر، در مورد يك موضوع دو ادعاى مختلف بكنند، و هر دو نيز درست گفته باشند. يعنى اگر، در چنين مواردى ، يقين داشته باشيم كه هر دو نفر در اشتباه نيستند، پس بايد مطمئن باشيم كه بطور قطع ، فقط يكى از آنهاحق ميگويد و ديگرى بر باطل است .

وظيفه كسى هم كه با چنين افراد يا گروههايى روبرو ميشود، آن است كه سخن و عقيده و ادعاى هر دو را، به دقت بررسى كند، تا آنچه را كه بر حق است دريابد، و با انتخاب و پذيرش حق ، از باطل دورى كند.

# ٧ - جامعيت قرآن

و فى القرآن نبا ما قبلكم و خبر ما بعدكم و حكم و ما بينكم .

ح / ٣١٣

ترجمه : سرگذشت نسلهاى پيشين شما، و خبرهاى مربوط به نسلهاى آينده شما، و احكام و دستورات به امورى كه بين شما جارى است ، همه در قرآن آمده است .

شرح : آنچه انسان ، در زندگى اين جهانى خود به آن نيازمند است ، بطور كلى ، خارج از اين سه مورد نيست :

\* نخست ، ميخواهد بداند كه پدران و مادران و نياكان او، در گذشته ، چگونه بوده اند، چگونه زيسته اند، چه ها مى انديشيده اند،

\* آن گناه مى خواهد بداند پس از مرگ او، دنيا چه صورتى خواهد داشت ، و نسلهاى آينده در چه اوضاع و شرايطى خواهند زيست ، و احوال آنها، در دنياى آينده چگونه خواهد بود.

\* و سپس مى خواهند بداند : در حال حاضر، در دوران بين گذشته و آينده ، كه خود در آن زندگى ميكند، با مردم چگونه بايد رفتار كند، و امورى را كه بين او و ديگران جارى است ، چگونه سر و سامان دهد، تا به راه نادرست نرود و به طريق آسايش و رستگارى گام بردارد

قرآن مجيد، كلام الهى و آسمانى ما مسلمانان ، كتاب سازنده و روشنگرى است كه اين سه موضوع مهم و حياتى را، براى ما، به روشنى و بدون ترديد يا ابهام ، توضيح داده است .

پس ما، اگر مى خواهيم با درك و آگاهى زندگى كنيم و در منجلاب و گمراهيها فرو نرويم ، و به سوى سعادت گام برداريم ، بايد قرآن را به دقت بخوانيد، معنى آن را درك كنيم ، و مفاهيم آن را دستور زندگى خويش قرار دهيم ، و احكام آن را به كار بنديم .

# ٨ - خشنودى از كار بدكاران

الراض بفعل قوم كالداخل فيه معم و على كل داخل فى باطل اءثمان اثم العمل به و اثم الرض به .

ح / ١٥٤

ترجمه : هر كس كه به كار گروهى از مردم خرسند باشد، مانند آن است كه در آن كار، با آنها همراهى كرده است ، هر كس در كار نادرست همراهى كند، براى او دو گناه خواهد بود : گناه همكارى در آن كار نادرست ، و گناه رضايت دادن به انجام آن .

شرح : اسلام ، دينى است كه پيرامون خود را، همواره از زندگى كردن و حصارهاى خلوت و تنهائى و سر بردن در چهار ديواريهاى در بسته ، باز ميدارد. و در مقابل ، همه را به زندگى اجتماعى دعوت ميكند. براى يك چنين زندگى اجتماعى برادرانه ايى ، كه در آن همه نسب به يكديگر وظايف و مسئوليتهايى دارند قوانين كاملى نيز قرار داده ، كه جلوه هاى گوناگون آن ، در تعاليم درخشان اسلامى ديده مى شود.

بر اساس اين قوانين ، خوب بودن و خوب زيستن ، تنها اين نيست كه ما، خود را از همه كنار بكشيم ، و در خلوت و تنهايى مشغول عبادت شويم و كارى به كار ديگران و ساير افراد جامعه نداشته باشيم . چه ، در اين صورت ، حتى اگر هيچ گناهى از ما سر نزند، باز در گناهى كه ديگران ، در كنار ما و مقابل چشمان ما انجام ميدهند، شريك و سهيم خواهيم بود. به بيان ديگر، يك مسلمان مؤ من واقعى ، نبايد در برابر كارهاى باطل و نادرست ديگران نيز، ساكت بنشيند و هيچ اقدامى نكند.چون اين سكوت ، دليل آن است كه او، با انجام آن كارهاى باطل مخالفتى ندارد و كسى كه مخالف امرى نباشد، بطور طبيعى ، به انجام آن امر، رضايت داده است . و راضى بودن به انجام كار ديگران نيز مانند آن است كه خود او هم در آن كار، شركت و دخالت داشته است .

از اين روست كه امام عليه‌السلام ميفرمايد : مسلمانان مؤ من حق ندارد ساكت بنشيند و شاهد و تماشاگر كارهاى باطل ديگران باشد.چون در آن صورت ، از او دو گناه سرزده است . يك گناه همان رضايت دادن به انجام آن كار است ، و گناه ديگر آن است كه با چنين رضايتى ، خود او نيز، در آن كار نادرست بصورت همكار و همراه در آمده و در حقيقت مثل آن است كه خود نيز، در انجام آن گناه ، شركت و همكارى داشته است .

# ٩ - لزوم شناخت رفيق راه و همسايه

سل من الرفيق قبل الطريق و عن الجار قبل الدار.

نامه /٣١

ترجمه : پيش از آنكه درباره راه بپرسى ، درباره رفيق راه بپرس ، و پيش از آنكه خانه انتخاب كنى درباره همسايه پرس و جو كن .

شرح : بر اساس اين فرمايش امام عليه‌السلام ، در زبان فارسى هم ضرب المثلى رواج يافته است كه مى گويند : بگو رفيقت كيست ، تا بگويم چگونه آدمى هستى. و شاعرى ، همين معنى را به شعر در آورده است :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تو، اول بگو : با كيان زيستى ؟ |  | پس آنگه ، بگويم كه : تو، كيستى |

سخن امام ، اين هشدار را مى دهد كه : انسان بايد دقت كند و هنگام سفر، از رفيق راه و همسفر بد و فاسد، پرهيز و دورى جويد، و همچنين هنگام انتخاب خانه ، مراقبت كند، تا با اشخاصى نادرست و گمراه ، همسايه نشود. زيرا، همسفر فاسد و همسايه گمراه ، علاوه بر زيانها و ناراحتيهايى كه توليد مى كنند، بر اثر همراهى و همنشينى و معاشرت پى در پى ، در روحيه انسان ، تاءثير بد مى گذارند. و چه فاسد، خود نيز، اندك اندك و ندانسته ، به فساد و گمراهى كشيده ميشود. به همين دليل ، ما بايد مراقب باشيم و در هر كارى كه انجام ميدهيم ، با كسانى همراهى و همفكرى كنيم كه مطمئن باشيم درستكار و با ايمان و پاك و نيك كردارند.

اين سخن ، ميتواند ما را، در اين جهت نيز راهنمائى كند كه : هر گاه در انتخاب راهى و انجام كارى دچار شك و ترديد شديم ، يا اگر ديديم كه خودمان ، قادر به انتخاب راه درست نيستيم ، بهتر است پيش از آنكه با چشم بسته به راهى برويم يا شروع به كارى كنيم ، افراد ديگر را درنظر بگيريم . يعنى ببينيم كسانى كه عقل و درايت و ايمان و پارسايى آنها ثابت شده است ، چه كار ميكنند و از كدام راه مى روند، تا ما نيز همان راه را در پيش گيرم . به اين ترتيب ، علاوه بر آنكه به گمراهى و فساد دچار نمى شويم ، از وجود همراه و همنشين خوب هم بهره مند مى گرديم .

# ١٠ - خودرايى و مشورت

من استبد براءته هلك و من شاورالرجال شاركها فى عقلولها.

ترجمه : شخص خود راءى به هلاكت ميرسد، و كسيكه با مردان برجسته و انديشمند مشورت كند، در عقل آنها شريك ميشود.

شرح : كسيكه در همه كارها، تنها عقيده و نظر خود را درست ميداند و به راءى و عقيده هيچ كس ديگر، اهميتى نمى دهد، بيش از هر كس ، به خودش ظلم ميكند. هيچكس نيست كه همه چيز را بداند و براى همه مسائلى و مشكلات ، راه حل درست و منطقى و قابل اجراء پيدا كند، و هر كس ، هر اندازه هم كه عاقل و دانشمند باشد، باز با مسائلى روبرو خواهد شد، كه راه حل درست و عملى آنها، به فكرش نخواهد رسيد. در چنين حالى ، اگر شخصى ، خود راءى باشد و جز عقيده خود، عقيده هيچ كس را نمى پذيرد، بطور مسلم ، در حل مسائل ، به راههاى غلط مى رود، و چه بسا دچار اشتباهاتى ميشود كه حتى زندگى اش را به خطر مى افكند و او را به هلاكت و نيستى ميكشاند. اما كسيكه تنها به عقيده خود اتكاء ندارد، و در مسائل گوناگون مشورت ميكند، به راه سعادت ميرود. مخصوصا اگر شخصى ، با افراد عاقل و انديشمند و مردان برجسته مشورت كند، مانند آن است كه در فكر و دانش آنها شريك شده ، و از عقل و انديشه هركدام ، براى خود سهمى برداشته است .

وقتى ما، بار سنگينى داريم كه نمى توانيم از روى زمين حركت دهيم ، به كمك چند نفر ديگر نياز پيدا مى كنيم . و هنگامى كه چند نفر آمدند و به ما كمك كردن ، مثل آن است كه ما را، در زور بازوى خود شريك كرده اند و هر كدام ، از قدرت و توانايى خود، سهمى به ما داده اند.

در مورد مسائل مربوط به فكر و عقل نيز همينطور است . وقتى با مساءله يى روبرو ميشويم كه به تنهايى از حل آن عاجزيم ، بايد از عقل و انديشه ديگران هم كمك بگيريم . و در اين صورت ، مثل آن است كه خود را، در عقل و شعور آنها شريك ساخته ايم و از نيروى انديشه و فكرشان ، سهمى هم به ما رسيده است .

# ١١ - فضيلت علم بر ثروت

العلم خير من المال ، العلم يحرسك ، و انت تحرس المال ، و المال تنقصه النفقه و العلم يز كو على الاءنفاق ، و صنيع المال يزول بزواله .

ح / ١٧٤ - از فرمايشات امام عليه‌السلام به كميل بن زياد

ترجمه : دانش ، از مال دنيا بهتر است ، زيرا دانش نگهبان توست ، ولى مال را تو بايد نگهبانى كنى . مال دنيا با بخشش كاسته ميشود، ولى دانش ، براثر بخشش ، رشد و فزونى مى يابد، و آنچه با مال دنيا ساخته و پرداخته شده و بدست آمده ، با تمام شدن مال ، از بين ميرود.

شرح : عليه‌السلام ، بارها در سخنان خود، دانش را با مال دنيا مقايسه فرموده ، و همواره دانش را برتر و گرانبهاتر شمرده است . در اين كلام ارزنده نيز، اميرمؤ منان عليه‌السلام ، از برترى دانش نسبت به مال دنيا سخن مى گويد، و در اين مورد سه دليل بيان مى فرمايد :

\* اول آنكه : دانش ، انسان را از مشكلات زندگى و گرفتاريهاى آخرت نگهدارى ميكند، و از خسارتها و زيانهايى كه به سراغ اشخاص جاهل ميروند، در امان مى دارد.- ولى مال دنيا، نه تنها نگهبان صاحب خود نيست ، بلكه صاحب مال ، ناچار است قسمتى از وقت و فكر و نيروى خود را به خاطر نگهدارى مال ، از دست بدهد، تا از تلف شدن و از بين رفتن آن جلوگيرى كند.

\* دوم آنكه : صاحب مال ، وقتى مقدارى از مالش را به ديگرى ببخشد، به مقدارى كه بخشش كرده است ، از مال او كم مى شود. ولى صاحب علم ، هر چه از علم خود به ديگران ببخشد، يعنى هر چه علم خود را به ديگران بياموزد، بر علم او افزوده ميشود چون با هربار آموزش كه به ديگرى ميدهند، خود او نيز ورزيده تر مى شود و در رشته علمى خود، مهارت و تسلط بيشترى پيدا ميكند.

\* سوم آنكه : مال و ثروت از بين برود، تمام چيزهائى هم كه به واسطه آن مال و ثروت ساخته و پرداخته شده و بدست صاحب مال آمده است ، از بين خواهد رفت . مثلا اگر كسى مقامى را به خاطر ثروت خود به دست آورده است ، يا اگر كسانى بخاطر ثروت با او دوست شده و گردش را گرفته اند، همينكه ثروت او به هر علتى ، از بين برود، مقام و احترام و دوستان او هم از دست خواهند رفت .

در حاليكه آنچه شخص عالم ، به خاطر علم خود به دست مى آورد، هيچگاه از بين نخواهد رفت ، زيرا علمى كه باعث بدست آمدن آن چيزها شده ، هميشه براى صاحب خود باقى ميماند.

# ١٢ - آنچه بر خود نمى پسندى بر ديگران مپسند

فاءحبب لغيرك ما تحب لنفسك و اكره له ما تكره لها.

نامه /٣١

ترجمه : آنچه كه براى خود دوست ميدارد، براى خود نمى پسندى ، براى ديگران هم مپسند.

شرح : يك ضرب المثل فارسى مى گويدآنچه به خود نمى پسندى ، به ديگران روا مدار. و ضرب المثل ديگرى مى گويد : يك سوزن به خودت بزن ، يك جوالدوز به مردم. اين دو ضرب المثل ، و دهها ضرب المثل ديگر، و شعرها، و كلمات كوتاه و بلند بسيارى كه در زبان و ادبيات ما، در باره همين موضوع صحبت ميكند، همه ، با الهام گرفتن از سخن امام عليه‌السلام ، و در توضيح و تشريح آن گفته شده و رواج پيدا كرده است .

و منظور از تمام اين سخنان ، آن است كه درباره يكى از دستورات عميق و پر معنى اسلام ، به شكلهاى گوناگون ، توضيح داده شود. بر اساس اين دستور والا و زندگى ساز اسلام ، ما انسانها وظيفه داريم كه در هر كارى ، رعايت حال ديگران را نيز بكنيم . يعنى هميشه خودمان را به جاى ديگران بگذاريم ، و با مردم طورى رفتار كنيم ، كه دوست داريم ديگران با ما همانطور رفتار كنند.

كسيكه به مشكلات و ناراحتيهاى ديگران اهميت نمى دهد، بايد حساب كند كه آيا خودش مى توان همان مشكلات و ناراحتيها را تحمل كند، يا نه ، به زبان ساده تر بايد گفت : هر كس راضى شود كه يك جوالدوز به تن ديگرى فرو رود، بايد با انصاف و مروت حساب كند كه آيا خودش حاضر است يك سوزن به تنش فرو رود، يا نه ؟

مسلمان مومن واقعى ، كسى است كه براى ديگران نيز به اندازه خودش ، راحت و آسايش و حق استفاده از مواهب زندگى را بخواهد و اصولا آسايش و خوشبختى خود را، در آسايش و خوشبختى ديگران جستجو كند.

# ١٣ - اندرز پذيرى

و لا تكونن ممن لا تنفعه العظة الا اذا بالغت فى ايلامه ، فان العاقل يتعظ بالاداب و البهائم لا تتعظ الا بالضرب

نامه / ٣١

ترجمه : از كسانى مباش كه اندرز نمى پذيرند مگر هنگامى كه آزار و عذابى به آنها برسد. شخص عاقل ، باادب و ملايمت اندرز مى پذيرد، و چهار پايان هستند كه جز با كتك ، فرمان نميبرند و به راه نمى آيند.

شرح : انسان كه برترين مخلوق خداوند است ، و به همين جهت اشرف مخلوقات نام گرفته ، با ساير جانداران ، تفاوتهاى بسيار دارد. يكى از مهمترين تفاوتهاى انسان با حيوانات ، اين است كه انسان اندرزپذير نيستند، و صاحب با نگهبان حيوانات و چهارپايان ، ناچار مى شوند كه به ضرب چوب و شلاق ، آنها را به راه بياورند و از خطر و ناراحتى ها دور سازند.

انسان عاقل ، ميداند كه پدر و مادر، يا معلم ، يا ساير بزرگترها، كه بيش از او دانش و تجربه دارند، جز خير و صلاح او را نميخواهند و به همين دليل ، هر گاه ببينند كه كودك خردسال يا شاگرد كوچكشان به راه خطا مى رود، او را اندرز ميدهند و سعى مى كنند با ارشاد و راهنمايى ، از خطا و خطرها، دورش كنند.

در چنين مواقعى ،انسان اگر عاقل باشد، با زبان خوش و ملايم ، اندرز بزرگترها را مى پذيرد و مؤ دبانه به راهنمايى آنها گردن مى گذارد. اما، گاهى ، كسانى هم پيدا مى شوند كه بر خلاف انتظار، اندرز افراد خيرخواه را خطاى خود، ادامه مى دهند.

حتما شما هم ديده ايد كه گاهى ، پدر و مادر، مجبور مى شوند فرزند خود را، به خاطر آن كه با زبان خوش اندرز نپذيرفته است ، با تنبيه بدنى و كتك و خشونت تربيت كنند. در حاليكه انسان عاقل ، هرگز كارى نمى كند كه با او مانند حيوانات و چهارپايان رفتار كنند و با كتك به راهش بياورند. بلكه باادب و ملايمت ، اندرز بزرگترها را مى پذيرد، و با خوبى و خوشى ، به راهى ميرود، كه سعادت و خوشبختى او، در آن است .

# ١٤ - دوستى و خردمندى

التودد نصف العقل

ح /١٤٢

ترجمه : دوستى و مهربانى با مردم ، نيمى از عقل است .

شرح : شخص عاقل ، با شخص نادان ، تفاوتهاى زيادى دارد. اما اين تفاوتها، هميشه و همه جا معلوم و آشكار ميگردد كه كداميك عاقل و كداميك نادان هستند.

يكى از اين موارد، طرز رفتار با مردم است . شخص نادان ، ارزش دوستى و مهربانى را نميداند و به همين دليل ، با مردم دوستى نمى كند و محبت كسى را در دل خود جاى نمى دهد.

اما شخص عاقل ، چون به نيروى عقل خود، قدر و قيمت دوستى و محبت را درك مى كند و با دوستانش نيز، هميشه با مهر و محبت رفتار مى كند.

يكى از راههائى كه ما ميتوانيم تشخيص دهيم چه كسى عاقل و چه كسى نادان است ، همين است كه ببينيم آيا شخص مورد نظر، با مردم دوستى و محبت ميكند، يا با هيچكس از دل مهر و محبت و دوستى وارد نميشود

از آنجا كه دوستى و محبت با مردم ، يكى از مهمترين نشانه هاى عقل و شعور است ، امام عليه‌السلام ، براى دوستى ارزش فراوانى قائل شده است ، تا جائى كه فرموده است : همينكه شخصى با مردم دوستى و محبت كند، نشانه آن است كه دست كم ، نيمى از عقل طبيعى يك انسان در او وجود دارد.

# ١٥ - پرهيز از دوستى با...

اباك و مصادقه الاحمق ، فانه يريد ان ينفعك فيضرك و مصادقه البخيل ، فانه يبعد عنك احوج ماتكون اليه ، و اياك و مصادقه الفاجر، فانه يبيعك بالتافه ، و اياك و مصادقه الكذاب ، فانه كالسراب : يقرب عليك البعيد و يبعد عليك القرب .

ح /٣٨

ترجمه : از دوستى با نادان بپرهيز، چون او ميخواهد به تو سود برساند، ولى از روى نادانى زياد ميرساند، از دوستى با شخص تنگ نظر بپرهيز، چون او تو را، هنگامى كه به شدت نيازمند او باشى رها ميكند، از دوستى با شخص بد كاره بپرهيز، چون او به ناچيزترين قيمتها تو را مى فروشد، و از دوستى با دروغگو بپرهيز، چون او، مانند سراب ، فريبت ميدهد. دور را در نظرت نزديك نشان ميدهد، و نزديك را دور جلوه گر ميسازد.

شرح : يكى از مهم اسلامى ، كه هم پيامبران اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و هم امام عليه‌السلام ، درباره آن بسيار سفارش كرده اند، مسئله انتخاب دوست و همنشين است . كسانى كه خصوصيات زشت و ناپسند، و صفات بد و نامطلوب دارند، بر روى دوستان و معاشران خود نيز تاءثير منفى ميگذارند، و به آنان ، زيانهاى جبران ناپذير مى زنند. از اين رو، در انتخاب دوست ، بايد كمال مراقبت را به عمل آوريم و دست كم ، كسانى را كه داراى چهار خصوصيت زشت نادانى،بخل،بدكارىودروغگويى هستند، به عنوان دوست انتخاب نكنيم .

شخص نادان ، هر چند هم كه مهربان و صميمى باشد، از آنجا كه عقل كافى ندارد، موارد سود و زيان را نيز تشخيص نميدهد. به همين جهت ، حتى وقتى ميخواهد به دوست خود، سودى برساند، از روى نادانى ، كارى ميكند كه به زيان دوستش تمام شود.

شخص بخيل ، يا تنگ نظر، نيز چون به مال دنيا بيش از هر چيز ديگرى دلبستگى دارد، و حاضر نيست ذره اى از مال خود را از دست بدهد، تا زمانى به دوستى خود با ديگران ادامه ميدهد، كه به او نيازمند نباشد. اما همينكه يكى از دوستانش به او نيازمند شود، حتى اگر در اوج نيازمندى باشد و تمام زندگى اش به اندكى گذشت و بخشش از سوى او بستگى پيدا كند، باز حاضر به گذشت و چشم پوشى از مال دنيا نمى شود، و دوست خود را، در آن اوج احتياج ، رها ميكند و به حال خود مى گذرد.

بد كاره ، يا كسى كه در روى زمين به فسق و فجور و فساد دست ميزند، نيز از كسانى است كه بايد از دوستى با او پرهيز كرد. شخص بد كاره ، عزت و شرافت انسانى خود، و سعادت و رستگارى آخرت خود را، در برابر كم ارزشى ترين چيزها از دست مى دهد. بنابراين ، مسلم است كه چنين كسى ، براى دوستان نيز، ارزشى قائل نخواهد شد، و آنها را در برابر اندك چيزى خواهد فروخت .

دروغگو نيز، شايسته دوستى نيست . چون او نيز، مانند سراب كه از دور به شكل آب ديده ميشود و از نزديك چيزى جز خاك و ريگ بيابان نيست ، هميشه به فكر فريب دادن است . شخص دروغگو، هميشه با دروغهاى خود، كارهاى خوب را به صورت كارهاىبدوانمود ميكند. و كارهاى بد را بصورتخوبنشان ميدهد. در نتيجه ، كسيكه با شخص دروغگو دوستى كند، فريب حرفهاى او را ميخورد، و دو عيب بزرگ در زندگى پيدا ميكند : نخست آن كه از كارهاى خوب رويگردان ميشود، چون خيال ميكند كه آن كارهابداست . و ديگر آنكه به انجام كارهاى بد مى پردازد، چون بخاطر حرفهاى دوست دروغگوى خود، گمان ميكند كه آن كارهاخوب است .

فرزند عزيز، وقتى ميخواهى با كسى دوست شوى مراقب باش كه او، جزو هيچكدام از اين چهار گروه نباشد. چون امام عليه‌السلام ، به خاطر خير و صلاح مسلمانان ، سفارش كرده است كه از دوستى با اين گونه افراد، دورى كنند.

# ١٦ - هشدار مژده است

من حدرك ، كمن بشرك .

ج / ٥٩

ترجمه : كسى كه تو را هشدار ميدهد مانند كسى است كه به تو مژده مى دهد.

شرح : گاهى پدر و مادرها، و بزرگترها، و دوستان خوب و دلسوز، از روى خيرخواهى ، و براى آن كه ما را از انجام كارهاى بد باز دارند، مجبور ميشوند به جاى نرمش و ملايمت ، با لحنى تند و درشت ، هشدار دهند و ما را، از كارى كه مى خواهيم انجام دهيم ، بر حذر و بيمناك سازند.

ممكن است بعضى افراد، اينگونه بر حذر داشتن را خوش نداشته باشند، و از لحن تند و هشدار دهنده كسى كه با درشتى از انجام كار بد آنها جلوگيرى ميكند، ناراحت شوند.

ولى ، فرزند عزيز، اين را بدان كه : وقتى كسى با درشتى و تندى ، به تو هشدار ميدهد و از انجام كارهاى بد تو جلوگيرى ميكند، مثل كسى است كه بالحنى ملايم و مهرآميز، به تو مژده يى را ميدهد.

به عنوان مثال : وقتى كسى تو را از تنبلى در مدرسه و بازيگوشى در خانه باز ميدارد، و بالحنى تند ميگويد : در خواندن درسهايت تنبلى نكن ، چون بيسواد و بيكاره بار مى آيى و بدبخت ميشوى، مثل كسى است كه به تو مژده ميدهد و ميگويد : شاگرد اول شده اى و بزرگترين جايزه نصيب تو شده است.

پس ، از هشدار و انتقاد سازنده ناراحت نشو بلكه خوشحال و متشكر باش زيرا انتقاد بجا، انسان را متوجه اشتباه خود ميكند و باعث برطرف شدن عيب و ايراد ميگردد.

# ١٧ - خودپسندى

الاعجاب يمنع من الازدياد.

ج / ١٦٧

ترجمه : خودپسندى ، مانع از پيشرفت و رسيدن به كمال است .

شرح : يكى از بزرگترين عيبهايى كه بعضى افراد دچار آن هستند، غرور و خود پسندى ، يعنى كسى كه خود را، در همه چيز، برتر و بالاتر از همه مردم ميداند، و خيال ميكند كه هيچ كس در علم و دانش و درك و شعور، به پاى او نمى رسد.

شخصى كه دچار اين عيب بزرگ باشد، از دو جهت لطمه ميخورد و صدمه مى بيند. نخست ، از اين جهت كه : چون خود را بزرگترين و برترين عاقلان و دانشمندان ميداند، ديگر لازم نمى بيند كه دنبال تحصيل علم و دانش ، برود. و به اين صورت ، از آموختن باز ميماند، و در همان مرحله يى كه هست ، در جاى ميزند، و ديگر بالاتر و پيش تر نمى رود.

علاوه بر اين ، شخص خود پسند، چون كسى را عاقل تر و دانشمندتر از خود نمى داند، هنگامى كه برايش مسئله و مشكلى پيش مى آيد، با هيچكس مشورت نمى كند، و از افراد عاقل تر و دانشمندتر از خودش ، راهنمايى نمى خواهد. و به اين صورت ، از حل مسائل و مشكلات ، و گشودن راههاى بسته زندگى اش ، عاجز مى ماند، و همواره ، در ميان گرداب مشكلات و گرفتاريها دست و پا ميزند، و هيچگاه نمى توان راههاى پيشرفت و ترقى را پيدا كند و به سوى كمال گام بردارد.

# ١٨ - اكرام خويشاوندان

و اكرم عشيرتك ...

نامه /٣١

ترجمه : اقوام و خويشاوندانت را گرامى و عزيز بدار.

شرح : امام عليه‌السلام ، در اين جمله زيبا و پر معنى ، ما را به حفظ و رعايت صله رحم دعوت كرده است .

درباره صله رحم در قرآن و روايات اسلامى ، سفارش فراوانى شده است . تا جاى كه ترك آن - يعنى بجا نياوردن صله رحم - از گناهان بزرگ به شمار آمده است .

معناى صله رحم آن است كه : انسان ، با اقوام و خويشاوندان خود، مناسبات و رفت و آمدهاى سالم و صميمانه داشته باشد، با مهربانى و لطف و گرامى ، به ديدار و احوال پرسى آنها برود، در حل مشكلات و رفع گرفتاريهاى آنان شركت كند و هنگامى كه آنها مشكل و نيازى داشته باشد، از كمك كردن به آنها خوددارى نورزد.

در اين باره ، امام عليه‌السلام ، با زيباترين و مؤ ثرترين بيان ، ما را، بيش ، به اهميت و ارزش معاشرت با خانواده و خويشاوند، متوجه نموده است .

طبق فرموده امام عليه‌السلام ، خويشاوندان ، همانند پر و بالى هستند كه ما، به كمك آنها قدرت پرواز پيدا ميكنيم و مى توانيم به آسانى به سوى هدف هاى خود برويم . در حاليكه بدون داشتن پروبال يعنى بدون داشتن خانواده دلسوز و مهربان و يارى دهنده قادر به پرواز نخواهيم بود و به اين زوديها، به هدفهاى خود نخواهيم رسيد.

از نظر ديگر، ما همچون شاخه و برگ درختى هستيم ، كه ريشه هاى آن را، اقوام و خويشاوندان ما تشكيل ميدهند، و در حقيقت ، اصالت و پابرجايى ما، به آنها بستگى دارد. و همچنين ، خويشاوندان همانند دستهاى ما هستند، كه بوسيله آنها، دشمنان را از خود دور ميسازد، و نيز، هدفهاى خود را به چنگ مى آوريم .

به اين ترتيب ، اگر ما با خانواده و خويشاوندان خود رفت و آمد داشته باشيم ، و با مهربانى و نيكدلى و صميميت معاشرت كنيم ، هميشه در جريان كارها و مشكلات و مسائل زندگى يكديگر خواهيم بود، و در هنگام گرفتاريها، به كمك همديگر خواهيم شتافت و از نيروهاى يكديگر، براى حل مشكلات و سازندگى در راه زندگى يكديگر، كمك خواهيم گرفت .

و البته ، اينها همه به شرطى درست خواهد بود، كه براى رفت و آمد و صميميت و كمك خواهى ، خويشاوندان مؤ من و متدين و با تقواى خود را انتخاب كنيم . چون خويشاوندى كه دين و ايمان محكم و تقواى اسلامى نداشته باشد، جز ضرر و زيان و ايجاد ناراحتى و گرفتارى بيشتر، تاءثيرى در زندگى ما نخواهد داشت .

# ١٩ - بزرگترين عيب

اكبر العيب اءن تعجب ما فيك مثله .

ح /٣٥٣

ترجمه : بزرگترين عيب آن است كه : عيبى را كه خود نيز دارى ، در ديگران ، عيب بشمارى .

شرح : كسانى هستند كه عيب و ايرادى را كه در اعمال و رفتار خودشان وجود دارد، نمى بينند و به حساب نمى آورند، اما همينكه آن عيب را، در شخص ديگرى ببينند، زبان به عيبجويى و انتقاد باز مى كنند، و همه جا و پيش همه كس ، از عيب آن شخص سخن مى گويند.

براى مثال : گاهى كسى را مى بينم ، كه براى حقوق انسانى ديگران ، ارزش قائل نيست ، حق مردم را پايمال ميكند، دستمزد كارى را كه ديگران برايش انجام داده اند نمى دهد، يا كم و با تاءخير ميدهند، قول و قرارهاى خود را به هم ميزند، و وعده هايى را كه به مردم داده است انجام نمى دهد. اما همين شخص ، به محض آنكه ديگرى ، كمترين حق او را پايمال كند، يا دستمزدش را يك ريال كمتر يا يك روز ديرتر بدهد، يا با او مختصرى بد قولى كند، يا وعده يى را كه به وى داده است انجام ندهد، فريادش به آسمان ميرود، و همه جا، از آن شخص ، عيبجوئى و انتقاد ميكند. شاعرى ، در همين معنى گفته است :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ببرى مال مسلمان و چو مالت ببرند |  | داد و فرياد بر آرى كه : مسلمانى نيست |

امام عليه‌السلام مى فرمايد : اين خود، بزرگترين عيب است كه تو، عيبى را در مردم ببينى و آن را زشت و ناپسند بشمارى و زبان به انتقادش بگشايى ، در حاليكه خودت نيز، شبيه همان عيب را داشته باشى ، ولى به آن توجه نكنى .

البته ، منظور امام اين نيست كه وقتى در ديگران عيبى را ديدى كه خودت نيز شبيه آن عيب را دارى ، همين كافى است كه عيب ديگران را به زبان نياورى ، و در عوض ، عيب خودت نيز، سر جايش باقى بماند. بلكه ، منظور اين است كه وقتى ، عيب ديگران ، باعث ناراحتى ما شد، هوشيار باشيم و فورا به خود آئيم و ببينيم كه آيا خود ما نيز، آن عيب را داريم يا نه ؟ و اگر ديديم كه خودمان نيز، داراى همان عيب هستيم ، در صدد بر طرف كردن آن بر آئيم ، زيرا آن عيب ، همانطور كه در وجود ديگران ، ما را ناراحت كرده است ، در وجود ما نيز باعث ناراحتى ديگران خواهد شد.

# ٢٠ - همت عالى و شكم پرورى

لا تجتمع عزيمه و وليمه

خ ٢٤١/

ترجمه : همت عالى ، با سورچرانى و شكم پرورى ، سازگار نيست .

شرح : كسى كه صاحب همت عالى است به شكم پرورى برود، نمى تواند همت عالى داشته باشد. و به عبارت ديگر، ممكن نيست كه همت عالى ، و شكم پرورى ، در وجود انسان ، يكجا جمع شده باشد.

زيرا شخص سورچران ، بيش از هر چيز، در بند شكم خوش است ، و تمام فكر و كوشش او صرف آن ميشود كه چطور و از چه راهى ، خود را به سفره يى رنگين برساند و شكمش را از خوراكيهاى لذيذ انباشته كند. آشكار است كه چنين كسى ، نه فرصت آن را دارد و نه اصولا در فكر آن است كه ذهن و انديشه اش را در كارهاى با شكوه به كار اندازد، و تصميمهاى عالى و والا بگيرد، و اراده و همت خود را در انجام كارهاى با ارزش و انسانى نمايان سازد. شخص شكم پرور و سورچران ، از آغاز صبح ، دائما به اين فكر ميكند كه ظهر، چگونه ناهار لذيذى بدست آورد، و از ظهر به بعد، ذهن و انديشه اش در اين جهت كار ميكند كه براى شب ، از كجا و چگونه شام چرب و شيرينى فراهم كند. و طبيعى است كه چنين شخصى ، شب هم با اين فكر به بستر ميرود كه صبح ، چه خوراكيهايى سر سفره صبحانه در انتظارش خواهد بود.

اما كسى كه همت عالى دارد، فكر و ذهنش ، آنقدر مشغول مسائل مهم و كارهاى عالى و انسانى است ، كه اصولا فرصتى براى فكر كردن به شكم پيدا نمى كند. و تازه وقتى هم سر سفره بنشيند، غذايش ، ساده ترين غذاها خواهد بود. نمونه درخشان اين افراد، خود حضرت على عليه‌السلام است كه غذايش ، بيشتر اوقات ، چيزى جز نان خالى ، يا نانى همواره با كمى خرما، يا كمى پياز، يا كمى نبوده است . تا جايى كه اگر اندكى بيش از اين برايش غذا مى آورد، به شدت اعتراض ميرد.

# ٢١ - آنچه دارى قدر بدان

و حفظ ما فى يديك اءحب الى من طلب ما فى يدى غيرك

نامه /٣١

ترجمه : نگهدارى از آنچه خود، در دست دارى ، در نظر من ، از خواستن و جستجوى آنچه در دست ديگرى است ، بهتر و دوست داشتنى تر است .

شرح : كسانى هستند كه هيچگاه به آنچه دارند، راضى و قانع نمى شوند، دائما در فكر بدست آوردن مال و ثروت بيشتر هستند، و تمامى نيروى آنها، بجاى آنكه صرف كسب مال ميشود. آنگونه افراد، تازه هر چقدر هم كه بيشتر بدست آورند، باز چشم و دلشان سير نمى شود و نگاهشان به مال ديگران است . و گاهى ، كار را به جايى مى رسانند كه شخصيت و عزت نفس خود را زير پا مى گذارند، تا براى مدتى كوتاه از آنچه ديگران دارند، استفاده كنند.

شايد شما هم ديده ايد كه : بعضى افراد، وقتى ميخواهند به مهمانى بروند، با آن كه خودشان لباس تميز و قابل استفاده دارند، چون پارچه و دوخت آن ساده و معمولى است ، به سراغ همسايه ميروند و لباس گرانقيمت او را ميگيرند، تا در مهمانى ، بيشتر خود نمايى كنند.

يا وقتى مهمان در خانه دارند، كاسه و بشقاب معمولى و ارزان قيمت خود را كنار مى گذارند، و در عوض ، ظروف چينى و بلور گرانقيمت همسايه را قرض مى گيرند و جلوى مهمان مى آورند.

اين دسته از افراد، براى شخصيت انسانى و عزت نفس خود ارزش قائل نيستند و كارى هم كه ميكنند، بر خلاف دستورات اسلام است .

امام عليه‌السلام نيز، در همين مورد توضيح داده و اين چند نكته را در يك جمله كوتاه ، بيان فرموده است :

١- قناعت : به آنچه دارى اكتفا كن و چشم طمع به مال ديگران نداشته باش . ٢- عزت نفس : شخصيت انسانى و عزت نفس خود را حفظ كن ، و از آنچه دارى خوشنود باش ، تا از رنج خواهش و تمنا و ذلت در خواست و تقاضا از ديگران ، آسوده باشى .

٣- حفظ آبرو : با دورى كردن از زياده طلبى و چشم حسرت دوختن به مال ديگران ، آبروى خود را به باد مده .

٤- شكر نعمت : نسبت به آنچه خداوند به تو داده است ، كفران نعمت مكن ، بلكه شكر نعمت خداوندى را - به هر اندازه كه باشد - بجاى آور، تا به آنچه دارى راضى باشى و در حفظ نگهدارى آن بكوشى . نه آن كه مال خود را، بخاطر ناچيز و كم قيمت بودن ، خوب حفظ نكنى و آن را از بين ببرى ، و بعد، محتاج ديگران بشوى .

# ٢٢ - تنگدستى و پاكدامنى يا ثروت و زشتكارى

و الحرفته مع العفته خير من الغنى مع الفجور.

نامه /٣١

ترجمه : كارگرى ، همواره با پاكدامنى ، بهتر از داشتن ثروتى است كه با گناهكارى به دست آمده باشد.

شرح : بسيارى از ثروتمندان هستند، كه به خاطر داشتن مال و دارايى فراوان ، ظاهرا همه گونه وسايل راحت و آسايش را در اختيار دارند. اما در حقيقت ، آنها، نه تنها آسوده و راحت نيستند، نه تنها در خوشى و خوشبختى به سر نمى برد، بلكه روز و شب خود را، با رنج و اضطراب مى گذرانند، و عمرشان در دلهره و نگرانى طى ميشود. زيرا بيشتر ثروتمندان ، مال و دارايى خود را، از راههاى حرام و آلوده به گناه ، به دست آورده اند. امام عليه‌السلام ، در جايى ديگر فرموده است : هر جا ثروتى هنگفت انباشته شده باشد، حتما در كنار آن ، حق پايمال شده گروهى از محرومان جامعه ، دفن شده استمعنى اين سخن آن است كه : كمتر ممكن است ثروتى پيدا شود كه تمام آن ، از راه حلال بدست آمده باشد. بيشتر كسانى كه به ثروت هاى هنگفت مى رسند، حق مردم محروم و مستضعف را پايمال كرده و مال ديگران را خورده اند يعنى از راههايى مانند دزدى ، كم فروش ، گران فروش ، احتكار(يعنى : انباركردن و مخفى كردن نگاه داشتن اجناس مورد نياز مردم ، و به وجود آوردن قحطى ، و سپس فروختن آن اجناس به چند برابر قيمت)، يا خوردن مال افراد ضعيف ، بيوه زنان ، يتيمان و امثال آنها، و خيانت كردن به افراد ملت به مال و دارايى رسيده اند.

چنين ثروتى ، كه از راههاى ناپاك و نادرست بدست آمده ، آلوده به گناه است و كسى كه چنين ثروتى دارد، اگر هم در ظاهر، راحت و آسوده زندگى مى كند، در باطن ، آرامش و آسايش ندارد و تمام ساعات روز و شبش ، در وحشت و اضطراب مى گذرد. از يك طرف ، ترس از خدا، و حساب و كتاب روز قيامت او را مى ترساند و آرامشش را بهم ميزند، و از طرف ديگر، دائما وحشت آن را دارد، كه مبادا مردم محروم و ستمديده ، راز دزدى و مال مردم خورى و خيانت او را بفهمند، و براى گرفتن حق خود، بر سرش بتازند و حكم عدالت اسلامى را، درباره اش اجراء كنند.

اما كسى كه كار كم در آمدى دارد، ولى با تقوى و پاكدامنى آنرا انجام ميدهد، و به خيانت و ظلم آلوده نمى شود، دل راحت و فكر آسوده دارد، چنين كسى ، چون درآمدش حلال و پاك است ، حقى را پايمال نكرده و مال كسى را نخورده است ، كمترين نگرانى و دلهره و وحشتى هم ندارد. اگر سفره اش رنگين نيست ولى در عوض با وجدان پاك كابوسهاى وحشت آور و سبكبار بيدار مى شود، و خوشبختى واقعى را با تمام و جودش حس ميكند.

بخاطر همين است كه امام عليه‌السلام نيز، كار كم در آمد، ولى همواره با پاكدامنى را از ثروتى كه همواره با گناه باشد، بهتر شمرده اند.

# ٢٣ - همه كاره ، هيچكاره

من اءوما الى متفاوت خذلته الحيل .

ح /٤٠٣

ترجمه : كسى كه به كارهاى پراكنده بپردازد، از يافتن راه حل صحيح براى آنها ناتوان مى ماند.

شرح : يك ضرب المثل فارسى ، كه به پيروى از كلام امام عليه‌السلام ، در زبان ما پيدا شده است مى گويد : همه كارها، هيچكاره اند!

ولى متاءسفانه ، اين عيب در بعضى از افراد وجود دارد، كه خود راهمه كارهمى دانند. يعنى ، در آن واحد، به چند كار مختلف مى پردازد، و انتظار هم دارند كه در تمام آن كارها، موفق و سر بلند باشد. در حاليكه ، چنين افرادى ، نه تنها در كار خود موفق نمى شوند، بلكه به دهها مشكل و ناراحتى برخورد مى كنند كه از چاره جويى و يافتن راه حل آنها عاجز مى مانند، علاوه باعث مى شوند كه چرخ امور جامعه نيز بخوابد و به افراد اجتماعى هم لطمه بخورد. زيرا در جامعه بشرى ، كارهاى مردم ، به يكديگر مربوط و پيوسته است ، طورى كه اگر در يك گوشه از جامعه ، كارى معطل بماند و به خوبى انجام نشود، كارهاى ديگران هم ، بر اثر آن ، معطل خواهد ماند.

از قديم گفته اند : شكارچى طمع كارى كه در آن واحد دنبال دو خرگوش بدود، هيچكدام را نمى تواند شكار كند. انسانى هم كه بخواهند در آن واحد، دنبال چند كار برود، هيچكدام از آن كارها را، ياد نمى گيرد و در هيچ رشته يى ، نمى توان مهارت لازم را بدست آورد. بدون شك ، اگر كسى بگويد : من هم پزشكى مى دانم ، هم معمارى مى كنم ، هم نان مى پزم ، هم قاليباف هستم ، هم در نجارى و در و پنجره سازى مهارت دارم و هم راديو و تلويزيون تعمير مى كنم مطمئن باشيد كه هيچكدام از اين كارها را بلد نيست . و اگر هم ، از هر يك از اين كارها، اطلاعى داشته باشد، اطلاع او آن قدر كم و ناچيز است كه هيچگاه موفق نخواهد شد يكى از اين كارها را به درستى انجام دهد.

پس ، انسان عاقل كسى است كه : بجاى آن كه فكر و وقت خود را تلف كند و از هر كارى ، مقدار كمى ياد بگيرد، نيروى خود را صرف يادگيرى و انجام يك كار كند تا هم در زندگى شخصى موفق شود، و هم وجودش براى جامعه فايده بيشترى داشته باشند.

# ٢٤ - احترام معلم

لا تجعلن ذرب لسانك على من اءنطقك و بلاغه قولك على من سددك .

ح / ٤١١

ترجمه : تيزى و برندگى زبانت را، به سوى كسى كه تو را سخنگو ساخته است مگير، و رسايى گفتار و قدرت بيان خود را، بر ضد كسى كه به تو قدرت گفتار آموخته است ، بكار مبر.

شرح : امام عليه‌السلام ، همواره در مورد احترام معلم و آموزگار، سفارش ميفرمود، و ديگران را، به ارزش و اهميت احترام نمودن به آموزگاران ، متوجه ميساخت . تا جاى كه خود، با آن درياى علم و دانش كه داشت ، هميشه مى فرمود : كسيكه به من يك كلمه بياموزد، تا پايان عمر، غلام و بنده او خواهيم بود.

يك نمونه درخشان و با شكوه ديگر، براى آنكه بدانيم اسلام چه احترام شايانى براى معلم و آموزگار قائل شده است ، توجه به وضع اسير جنگى در صدر اسلام است . در آن جنگها، پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، به كسانى كه تا ساعتى پيش ، شمشير بر دست ، با سپاه مسلمانان جنگيده بودند، اجازه مى فرمود كه هر كدام ، به ده نفر از مسلمانان سواد خواندن و نوشتن بياموزند، و پاداش اين سواد خواندن و نوشتن بياموزند، و به پاداش اين سواد آموزى از اسارت آزاد شوند.

امام عليه‌السلام نيز، در اين كلام عميق و پر معنى ، در همين باره سخن گفته ، و ديگران را به احترام نمودن به معلم آموزگار، متوجه ساخته و ترغيب و سفارش فرموده است . ما نيز، بايد از پيشواى راستين خود بياموزيم . يعنى هرگز نبايد تيزى و برندگى زبان خود را بسوى پدر و مادر، يا خواهر و برادر بزرگتر، يا هر كسى كه در راه به سخن آمدن ما زحمت كشيده است ، بگيريم . و همچنين هيچگاه نبايد رسايى كلام و قدرت بيانى را كه از معلم و يا شخصى ديگرى آموخته ايم ، بر ضد خود او بكار بريم . زيرا، چنين كارى نا سپاسى است ، و در اسلام ، ناسپاسى ، زشت و ناپسند شمرده مى شود.

# ٢٥ - ادب آموزى از بى ادبان

كفاك اءدبا لنفسك اجتناب ما تكرهه من غيرك .

ح / ٤١٢

ترجمه : براى آنكه ادب و آراستگى داشته باشى ، همين قدر بس است كه از انجام آنچه در ديگران نمى پسندى ، دورى كنى .

شرح : سالهاى بسيارى است ، كه دانشمندان غربى تلاش مى كنند تا راهها و روشهاى پيشرفته و مدرنى پيدا كنند كه بر اساس آن ، افراد جامعه ، هم خود را به اخلاق نيكو آراسته سازند، هم كودكان مؤ دبى تربيت كنند. اين دانشمندان براى منظور خود، دهها سال تحقيق كرده و هزاران جلد نوشته اند، ولى هنوز هم نتوانسته اند موفقيتى بدست آورند.

در حاليكه اگر تمام اين كتابها و روشهاى تربيتى دانشمندان غرب را، روي هم بگذارند، هرگز نمى توانند با همين يك كلام كوتاه امام بزرگوار ما برابرى كنند. امام عليه‌السلام ، تمام راهها و روشهايى كه براى ادب و آراستگى و تربيت جامعه ممكن است بوجود آيد، ١٤٠٠ سال پيش از اين ، در يك جمله كوتاه و بسيار عميق و پر معنى ، خلاصه فرموده اند. و آن اين است كه : اگر مى خواهى مؤ دب و آراسته و داراى اخلاق نيكو باشى ، لازم نيست كه راههاى دشوارى را طى كنى . بلكه فقط كافى است هر كارى كه ديگرى انجام داد، و تو متوجه شدى كه كار زشت و ناپسندى كرده است ، خودت آن كار را انجام ندهى . به اين ترتيب تو تمام كارهاى زشت و ناپسندى كه ممكن است كسى انجام دهد، از وجود خودت دور خواهى كرد، و در نتيجه مدل به شخص خواهى شد كه هيچگونه زشتى و ناپسندى ، در و جودش پيدا نميشود.

براستى آيا، براى رسيدن به ادب و آراستگى و اخلاق نيكوى انسانى دستورى از اين ساده تر و مؤ ثرتر پيدا مى شود؟

# ٢٦ - غيبت : كار ناتوانها

الغيبه جهد العاجز

ح /٤٦١

ترجمه : غيبت كردن ، آخرين تلاش آدم ناتوان است .

شرح : غيبت كردن ، پشت سر كسى سخن گفتن ، و بد گويى كردن ، و براى او عيب و ايراد شمردن . و اين ، از زشت ترين و ناپسندترين عيبهايى است كه بعضى از افراد، دچار آن هستند.

كسى كه غيبت ميكند، بدون شك آدم ناتوان و بى جراءتى است . زيرا همينكه مى نشيند و پشت سر ديگران بد گويى مى كند، نشان مى دهد كه جراءت ندارد با آن افراد روبرو شود، و حرف خود را، پيش روى آنها بر زبان آورد. و چون در خود، قدرت و جراءت روبرو شدن با آن افراد را نمى بيند، آخرين تلاشى كه مى توان بكار ببرند، اين است كه به وسيله بد گوئى كردن در پشت سر، انتقام خود را از آنها بگيرد و باصطلاح دل خود را خنك كند.

حال آن كه يك مسلمان مؤ من واقعى ، اگر نسبت به كسى ايراد و انتقادى داشته باشد، بايد بر اساس جراءت انسانى و اخلاق اسلامى ، رو دروى آن شخص ، ايراد و انتقاد خود را بر زبان آورد، بدون ترس و واهمه ، او را امر به معروف و نهى از منكر كند.

اگر هم ايراد و انتقادش درست نباشد، و فقط از حسادت و تنگ نظرى سر چشمه گرفته باشد، هرگز نبايد پشت سر كسى كه از او شايسته تر بود و به پيشرفت و ترقى رسيده است ، بد گويى كند و خود را در جامعه ، رسوا و بى اعتبار سازد.

# ٢٧ - ايمان و راستگويى

الايمان ان توثر الصدق حيث يضرك على الكذب حيث ينفعك .

ح /٤٥٨

ترجمه : نشانه ايمان ، آن است كه : راستگويى را، اگر چه به تو زيان برساند، مقدم بدارى .

شرح : مسلمانان مؤ من واقعى ، يعنى كسى كه داراى ايمان محكم و راستين است ، نشانه هائى دارد، كه بوسيله آنها، ميتوان او را، از افراد بى ايمان ، بازشناسى كرد.

يكى از اين نشانه ها، آن است : شخص مؤ من ، سود واقعى را در اطاعت از دستورات خدا، زيان واقعى را، در اطاعت نكردن از دستورات خدا مى داند، از آنجا كه خداوند به ما دستور داده است كه هميشه راست بگوئيم و از دروغگوئى پرهيز كنيم ، مسلمان باايمان نيز، هرگز حاضر نمى شود بر خلاف اين دستور رفتار كند. تا جايى كه حتى اگر زمانى ، راست گفتن به زيانش باشد و دروغ گفتن به او سود برساند، از سود دروغ گفتن چشم مى پوشد، و زيان راست گفتن را به جان مى پذيرد، و لب به دروغگويى باز نمى كند. زيرا مؤ من ، سود و زيان واقعى را نزد خدا ميداند و بس .

# ٢٨ - چرا بنده ديگران ؟

و لا تنكن عبد غيرك و قد جعلك الله حرا.

نامه /٣١

ترجمه : بنده ديگرى مباش ، كه خدا، تو را آزاده آفريده است .

شرح : خداوند، انسان را به صورت موجودى آزاد، و داراى شخصيت و عزت نفس آفريده شده است . و به او عقل و شعور، و نيروى درك و دريافت ، و قدرت اراده بخشيده است ، تا انديشه خود را به كار اندازد، از نيروى بدنى خود استفاده كند، و با قدرت فكر، و تن دادن به كار و تلاش ، در كمال آزادى و سربلندى ، زندگى شرافتمندانه اى را دنبال كند. در آفرينش خدا، هيچ انسانى از ديگرى برتر و باارزش تر، يا كمتر و بى مقدارتر نيست . بنابر اين ، هيچ انسانى حق ندارد كه ديگران را بنده خود سازد، و هيچ انسان هم حق ندارد خود را به صورت بنده ديگران در آورد. زيرا بندگى ، تنها در برابر خداوند متعال شايسته است ، و جز خدا، هيچكس شايسته آن نيست كه انسانى ، در برابرش ، خود را دچار ذلت و زبونى كند و مانند بنده ناتوان و بي مقدارى ظاهر شود.

البته كسى كه عزت داشته باشد، و ارزش انسانى خود را بشناسد، به آزادى گرانقيمتى كه خداوند به او ارزانى داشته ، احترام خواهد گذشت . چنين فردى ، هميشه به نيروى فكر و قدرت كار و تلاش خود متكى خواهد بود، به آنچه در يك زندگى شرافتمندانه نصيبش ميشود قناعت خواهد كرد، و در نتيجه ، همواره سربلند و آزاد خواهد زيست .

اما افراد ذليل و بى شخصيتى هم پيدا مى شوند، كه به خاطر مال دنيا، در برابر ثروتمندان يا صاحبان مقام و قدرت ، به زانو مى افتند، سر تعظيم فرود مى آورد، و بصورت بنده يى ذليل و بى ارزش ظاهر مى شوند، تا شايد از ثروت و مقام آن افراد بهره يى ببرند و بيش از حد لياقت خود، مال و مقامى بدست آورند.

امام عليه‌السلام ، اينگونه افراد را نكوهش مى كند و به همه مسلمانان هشدار مى دهد كه : مبادا آزادى و ارزش انسانى خود را، كه خداوند به شما ارزانى داشته است ، پايمال كنيد و به طمع مال و مقام ، در برابر انسانى همچون خودتان ، بندگى كنيد، زيرا خداوند، همه انسانها را آزاد و يكسان آفريده است .

# ٢٩ - شوخى و عقل

ما مزح امرؤ مزحه الا مج من عقله مجه٠

ح /٤٠٥

ترجمه : هيچكس شوخى نكرد، مگر آن كه ، با پرداختن به شوخى ، پاره يى از عقل خود را به دور انداخت .

شرح : يكى از نشانه هاى سنگين و با وقار بودن آن است كه انسان ، از شوخى كردن بپرهيزد و متن و جدى باشد. كسانى كه در هر محفل و مجلسى لب به شوخى باز مى كنند و سخنان مضحك به زبان مى آورند و ديگران را مى خندانند، پيدا است كه وقار و متانت ندارند و افرادى جلف و سبك مغز هستند.

امام عليه‌السلام ، در جاى ديگرى ، هنگامى براى فرزندان گرامى خود، امام حسن مجتبى عليه‌السلام وصيت نامه مى نويسد، او را به شدت از شوخى كردن بر حذر مى كند. امام عليه‌السلام به فرزند خود مى فرمايد نه تنها خودت ، هيچگاه در حضور مردم شوخى مكن و حرفهاى خنده آور مزن ، بلكه حرفهاى خنده آور ديگران را هم نقل مكن . چون اين كار، باعث سبكى و جلفى مى شود و ارزش انسان را از بين ميبرد.

شيخ سعدى نيز به پيروى از امام عليه‌السلام ، در يكى از شعرهاى خود گفته است

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز شوخى ، بپرهيز، اى باخرد |  | شوخى ، تو را، آبرو مى برد! |

ما نيز اگر در اطراف خود دقت كنيم ، خواهيم ديد كه مردم ، كسانى را كه زياد شوخى مى كنند و حرفهاى خنده آور مى زنند.

چندان جدى نمى گيرند و براى آنها ارزش و احترام قائل نمى شوند.

به خاطر همين است كه امام عليه‌السلام فرموده است : وقتى كسى شوخى مى كند مثل آن است كه قسمتى از عقل خود را بيرون ريخته و به دور انداخته است .

معنى اين سخن آن است كه با هر شوخى مقدارى از عقل انسان در نظر مردم از بين مى رود و اگر كسى زياد شوخى كند، مثل آن است كه قسمتهاى زيادترى از عقل خود را دور ريخته است و در نظر مردم به صورت كسى در آمده كه ديگر در سرش عقل باقى نمانده است .

# ٣٠ - كم بخشيدن يا نبخشيدن

لا تستح من اعطاء آلقليل فان الحرمان اقل منه

ح / ٦٧

ترجمه : از بخش اندك شرمنده مباش ، زيرا هيچ ندادن از آن بخشش اندك نيز كمتر و ناچيزتر است .

شرح : يكى از كارهاى خوب و پسنديده ، كه باعث خوشنودى خلق و رضايت خدا ميشود، اين كه ما، از مال و دارائى خود بخشش كنيم . البته بخشش كردن ، اين نيست كه مال خود دور بريزيم و در راههاى نادرست تلف كنيم . بلكه معنى بخشش آن است كه وقتى يك كار خير پيش مى آيد و براى انجام آن ، به كمك ديگران احتياج پيدا ميشود، ما نيز قدم به پيش گذاريم و در حد توانائى خود، به انجام آن كار خير، كمك كنيم . مثلا ممكن است در كشور، جنگى رخ دهد و گروهى از هموطنان جنگ زده ما، خانه و زندگيشان را از دست بدهند. يا ممكن است حوادثى مانند آمدن سيل و زلزله شهر و خانه و محل كار عده ئى آسيب ببيند و سرمايه و دار و ندارشان از بين برود. حتى ممكن است بدون هيچگونه از اين حوادث ، باز هم عده ئى پيدا مى شوند، كه در عين آبرومندى ، دچار فقر و محروميت شده باشند. در تمام اين حالات ، وضعى پيش ميايد، كه گروهى از هموطنان و هم دنيهاى ما، به كمك اشخاص مؤ من و نيكوكار، پيدا مى كنند.

در چنين مواقعى ، وظيفه دينى و اخلاقى ما حكم ميكند كه براى رضاى خدا. از مال و دارائى خود. هر قدر كه ميتوانيم به اينگونه افراد بخشش كنيم . لازم نيست كه حتما مقدار بخشش ما، زياد و هنگفت باشد، بلكه مهم اين است كه از بخشيدن آنچه در قدرت داريم ، كوتاهى نكنيم .

بعضى از افراد، با آنكه دلشان مى خواهد در اينگونه موارد، به ديگران كمك كنند، ولى چون مقدارى كه قادر به بخشيدن آن هستند، كم و ناپذير هستند، كم و ناچيز است ، احساس شرمندگى مى كنند. اينگونه افراد، بخاطر شرم بيهوده ازبخشش آن مقدار كم ، خوددارى مى كنند، و در نتيجه ، اشخاص نيازمند را، از همان مقدار اندك بخشش نيز محروم و بى نصيب ميگذارند.

براى آنكه بدانيم اين طرز فكر تا چه حد نادرست است . به يك مثال توجه كنيم : فرض مى كنيم براى يكى از هموطنان جنگ زده بايد خانه يى ساخته شود كه ١٠ هزار تومان هزينه دارد. ما نيز يكهزار نفر هستيم ، كه هر كدام فقط ١٠ تومان ميتوانيم كمك كنيم . اگر همه ما كه ١٠٠٠ نفر هستيم ، ١٠ تومانهاى خود را بدون هيچگونه شرمندگى روى هم بگذاريم ، مجموع آن ميشود ٠٠٠/١٠ تومان ، كه ميتوان با آن ، خانه مورد نظر را ساخت .

اما اگر يكايك ما، از دادن ١٠ تومان خجالت بكشيم و اين مبلغ رابخشش نكنيم ، هيچ پولى فراهم نميشود و در نتيجه ، آن خانه نيز ساخته نخواهد شد. در اين مورد، آيا دادن ١٠ تومان بهتر است يا ندادن آن ؟ و آيا آن ١٠ كمتر است و يا خجالت كشيدن و هيچ ندادن ؟

بخاطر همين است كه امام عليه‌السلام ميفرمايد : از بخشش كم ، شرمنده نباشيد، چون شرمندگى باعث ميشود كه ازبخشش كم خوددارى كنيد و به افراد نيازمند چيزى ندهيد. در حاليكه بخشش شما، هر چقدر كه كم و ناچيز باشدهيچ نداد ناز آن كمتر و ناچيزتر، و در نتيجه باعث شرمندگى بيشتر است .

# ٣١ - ايمان چيست ؟

و سئل عن الايمان ، فقال : الايمان معرفه با لقلب ، و اقرار با للسان ، و عمل با لاركان .

ح /٢٢٧

ترجمه : از اميرالمؤ منين عليه‌السلام ، پر سيدند كه : ايمان چست؟

فرمود : ايمان عبارت است : شناخت قبلى ، اعتراف و اقرار به زبان ، عمل با اعضاء و جوارح بدن

شرح : ايمان حقيقى : نشانه هائى دارد، كه هر كس اين نشانه ها را در خود داشته باشد، مؤ من حقيقى است .

امام عليه‌السلام ، براى مؤ من حقيقى ، سه نشانه اصلى و مهم تعيين فرموده است ، كه ما نيز با توجه به آنها ميتوانيم مؤ منان حقيقى را بشناسيم . طبق فرموده امام عليه‌السلام مؤ من حقيقى كسى است كه :

\* اولا شناخت قبلى داشته باشد. يعنى از صميم قلب و از ته دل ، وجود خدا را شناخته باشد، و صميمانه معتقد باشد كه اصول دين اسلام ، يعنى يگانگى خداوند متعال ، نبوت حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، و فرارسيدن روز قيامت ، عدل خداوند و جانشينى امامان عليه‌السلام ، بر حق است .

\* ثانيا به زبان اعتراف كند، يعنى اعتقادات الهى و اسلامى خود را بر زبان آورد، و همواره كلمه شهادتين را به زبان جارى سازد، و به يگانگى خدا و نبوت حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اقرار كند.

\* ثالثا وظايف اسلامى خود را با اعضاء بدنش انجام دهد، يعنى وضو ساختن ، نماز خواندن ، روزه گرفتن ، بدنگرفتن با زبان بد نشنيدن با گوش ، نگاه حرام نكردن با چشم ، و... تمام وظائفى را كه خداوند براى اعضاء بدن او تعيين فرموده است ، بطور صحيح و كامل به انجام رساند.

بنابراين ،هر كس كه يكى از اين نشانه ها، يا قسمتى از اين نشانه ها را نداشته باشد، نمى توان خود را مؤ من حقيقى بداند.

# ٣٢ - ستيزه جويى

لا تدعوك الى مبارزه ، و ان دعيت اليها فاءجب ، فان الداعى باغ و الباغى مصروع .

ح / ٢٣٣

ترجمه : كسى را به ستيز دعوت مكن ، اما اگر تو را به مبارزه دعوت كردند، براى دفاع از خود، جنگ را قبول كن . زيرا شخص ستيزه جو، ستمگر است ، و ستمگر بر خاك مى افتد و مغلوب مى شود.

شرح : يكى از افتخارات فراوان اسلام ، اين است كه در دستورات آن هيچگاه دعوت به ستيزه وجود ندارد. زيرا اسلام ، دين صلح و صفا و آشتى است ، و قادر است كه تمام مسائل را با منطق قوى و دلايل روشن و محكم خود حل كند. و بخاطر همين برخوردارى از منطق و دليل است كه هيچگاه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه معصوم عليه‌السلام لازم نمى ديدند كارها را با زور پيش ببرند، و رفتار جنگ طلبانه داشته باشند و جنگى را شروع كنند.

در جنگهاى صدر اسلام ، هيچگاه حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و مسلمانان براى جنگ پيشقدم نمى شدند و به جنگ كسى نمى رفتند. بلكه اين دشمنان اسلام بودند كه يا بطرف مسلمانان لشكر كشى ميكردند، يا آنقدر به آزار و اذيت و شكنجه مسلمين مى پرداختند كه آنها هم براى دفاع از خود ناچار از جنگيدن مى شدند.

دليل اينكه اسلام ، پيشقدم شدن در جنگ و جنگ طلب بودن را جايز نميداند. اين است كه هر كس جنگ طلب باشد، و با برپاكردن جنگ به كشتار و تجاوز دست بزند،ستمگراست . و ستمگر نيز، سر انجام بر خاك مى افتد و مغلوب ميشود. پس اسلام ، هرگز دستور جنگ طلبى نمى دهد، چون هرگز نميخواهد پيروانش ستمگر باشند.

اما همان اندازه كه اسلام ، مسلمانان را از جنگ طلبى بر حذر ميدارد، به همان اندازه هم ، هر مسلمانى را موظف ميسازد كه در برابر جنگ طلبها، از خود دفاع كند. زيرا دفاع نكردن در برابر جنگ طلبها، دليل خوارى و زبونى است ، و اسلام هرگز نميخواهد كه پيروانش خوار و زبون باشد و به ديگران ، اجازه كشتار و تجاوز بدهد.

به همين دليل است كه امام عليه‌السلام نيز مى فرمايد كه مسلمانان نبايد جنگ طلب باشند، اما اگر جنگى به آنها تحميل شد، بايد بهر قيمتى كه هست از خود دفاع كنند و حتىبا چنگ و دندان به جهاد برخيزند و به زمزمه هاى شوم صلح و سازش اعتنا نكنند.

# ٣٣ - چه بسا كه يكبار خوردن

كم من اءكله منعت اءكلات .

ح /١٧١

ترجمه : بسا كه يك خوردن چيزى ، تو را از خوردن بسيارى از خوردنيهاى ديگر، محروم مى كند.

شرح : گاهى كسى را مى بينيم كه سر سفره ، به غذائى ميرسد كه با وضع مزاجى آن روز او سازگار نيست و نبايد از آن بخورد. اما او نميتواند از هوس خوردن جلوگيرى كند، و از آن غذائى ناسازگار ميخورد، و چند ساعت بعد، به بستر بيمارى مى افتد. يا گاهى ، كسى ديگرى را مى بينيم ، كه ناراحتى مزاجى ندارد، ولى در خوردن غذا، چنان افراط و زياده روى ميكند كه بيمار مى شود.

در هر حال ، اينگونه افراد، بخاطر آن كه نتوانسته اند شكم خود را نگاه دارند چنان بيمار و نزار ميشود، كه تا مدتها از خوردن بسيارى از غذاها و ميوه ها و خوراكى ها محروم ميشوند. و ته دستور پزشك با چند روز، جز غذائى ساده ، نميتوانند به چيز ديگرى لب بزنند.

در حاليكه اگر آن يكى ناپرهيزى نميكرد، و اين يكى به افراط و زياده روى نمى پرداخت هر دو، در روزهاى بعد نيز ميتوانستند از هر نوع خوراكى استفاده كنند، و ناچار از تحمل چند روز پرهيز و محروميت نمى شدند.

اين سخن امام عليه‌السلام ، به ما مى آورد كه : در هر كارى ، بايد به عاقبت آن هم بينديشيم و صلاح خود را تشخيص دهيم . يعنى اگر ديديم ، در كارى ، با يكبار استفاده كردن ، چندين استفاده بعدى را از دست ميدهيم ، بايد از انجام آن كار خوددارى كنيم .

# ٣٤ - صبر و ظفر

لا يعدم الصبور الظفروان طال به الزمان

ح /١٥٣

ترجمه : شخص بردبار و شكيبا، پيروى را، سرانجام از دست نخواهد داد، هر چند روزگارى دراز بر او بگذرد.

شرح : انسان براى بدست آوردن پيروزى ، بايد صبر و شكيبائى داشته باشند. زيرا كسى كه در برابر مشكلات زندگى ، صبور و بردبار باشد، مى تواند با حوصله و شكيبائى ، سر فرصت ، فكر كند و راههاى مختلف را بررسى و آزمايش كند، و سرانجام ، از ميان آنها، راهى را كه به پيروزى ميرسد بر گزيند. ولى افراد شتاب زده ، كه براى انجام هر كارى ، عجله ميكنند و حاضر نيستند صبر و آرامش بكار برند، در برابر مشكلات دست و درست پيدا كنند.

يك ضرب المثل فارسى مى گويد : صبر تلخ است وليكن بر شيرينی دارد.. و ضرب المثل ديگرى هم ميگويد : گر صبر كنى ، ز غوره حلوا سازى. اين دو ضرب المثل ، كه تقريبا معنى يكسانى دارند، به خوبى ارزش و كارسازى صبر و بردبارى را نشان ميدهند. وقتى درختموشروع به ميوه دادن مى كند، ميوه هايش به صورت دانه هاى ريزى بنام غوره كه مزه يى بسيار ترش دارد و قابل خوردن نيست . اگر كسى چند ماه صبر كند، اين غوره هاى ترش ، به انگورهاى شيرين و آبدار مبدل ميشوند، كه ميتواند با آن ، شيرين ترين حلواها را نيز بسازد. اما كسى كه صبر نداشته باشد، و براى استفاده از ميوه درخت مو عجله كند، از عجله خود فايده ئى نخواهد برد. چون هر كدام از غوره هاى كه به دهان بگذارد، كمترين اثرى از شيرينى در آن نخواهد ديد.

پس صبر و شكيبائى ، اگر چه ممكن است تلخ و دشوار باشد، و اگر چه ممكن است ساليان دراز طول بكشد ولى سرانجام به پيروزى منتهى ميشود. همچنانكه در قرآن كريم نيز صبر بعنوان يكى از عبارات ذكر شده است .

# ٣٥ - ميانه رو تنگدست نمى شود

ماء اءعال من اقتصد.

ح /١٤٠

ترجمه : كسى كه در خرج كردن ميانه روى كند، تنگدست نمى شود.

شرح : بهترين راه ، براى داشتن يك زندگى آسوده و راحت ، ميانه روى در خرج كردن است . و اين ، راهى هست كه در اسلام و قرآن به ما مى آموزند. خداوند، در قرآن كريم ، به مؤ منان ميفرمايد : كه در زندگى ميانه رو باشند. نه آنقدر خسيس باشند و كم خرج كنند كه حتى آسايش خود و خانواده شان خراب شود. و نه آنقدر ولخرج باشد و مال خود را دور بريزند كه به فقر و تنگدستى دچار شوند.

سخن امام عليه‌السلام نيز به ما مى آموزد : انسان ، هر قدر هم كه در آمد زياد داشته باشد، اگر در خرج كردن اندازه نگه ندارد، در آمدش تمام مى شود، و خودش نيز تنگدست و محتاج مى شود، اما كسى كه عقل معاش دارد پولش را به اندازه خرج مى كند، هيچگاه تنگدست و محتاج نخواهد شد.

# ٣٦ - تندخويى ديوانگى است

الحدة ضرب من الجون لان صاحبها يندم فاان لم يندم فجنونه مستحكم .

ح /٢٥٥

ترجمه : تندخوئى يك نوع ديوانگى است ، زيرا تندخو پشيمان ميشود، و اگر پشيمان نشود، ديوانگى اش پا برجا و پايدار شده است .

شرح : شخصى تندخو، نميتواند بر اعصاب خود مسلط باشد، و اعمال و رفتار خود را مهار كند. در نتيجه ، هنگام خشم و تند خوئى ، دست به كارهائى عقل سالم انجام آن را نمى پذيرد : زبان به بى ادبى و فحاشى مى گشايد، دست به شكستن و پاره كردن و دور ريختن چيزهاى مختلف مى زند. با ديگران نزاع و كتك كارى ميكند و باعث زخم و جراحت خود يا ديگران مى شود چه بسا ديده شده كه خشم و تند خوئى يك نفر. باعث نزاع دسته جمعى خانواده و دوستانش شده ، و سرانجام در ميان آنها جنايت و فاجعه ئى رخ داده . يا زيان و خسارت جبران ناپذير ديگرى پيش آمده است .

وقتى شخص تندخو، در حالت خشم به سر مى برد و باعث ايجاد چنين مشكلات و مصيبتهائى ميشود، حالت او شبيه نوعى ديوانگى است . زيرا او هم ، در آن لحظات ، مانند ديوانگان ، بر اعصاب خود تسلط ندارد و متوجه نيست كه مرتكب چه كارهائى ميشود.

البته شخص تندخو، پس از فرونشستن خشم ، از كارهايى كه انجام داده پشيمان ميشود و همين پشيمانى ، نشان ميدهد كه وى ، سر عقل آمده و متوجه زشتى آن كارهاى ديوانه وار خود شده است . يعنى خود او هم متوجه مى شود كه در آن لحظات خشم ، نوعى ديوانگى زود گذر گريبانش را گرفته و سپس رهايش كرده است .

اما اگر كسى باشد كه پس از فرونشستن خشم نيز، از انجام آن كارهاى زشت پشيمان نشود، معلوم ميشود كه آن حالت ديوانگيش زودگذر و موقتى نيست ، بلكه ديوانگى براى هميشه ، در وجود او، باقى و پا برجا مانده است .

# ٣٧ - حكمت هاى ايمان ، نماز...

فرض الله الايمان تطهيرا من الشرك ، و الصلاة تنزيها عن الكبر، و الزكاة تسبيبا للرزق ، و الصيام ابتلاء لا خلاص الخق ، و الحج تقربة للدين ، و الجهاد عزا للاسلام ، و الامر بالمعروف مصلحه للعوام و النهى عن المنكرردعا للسفهاء.

ح /٢٥٢

ترجمه : خداوند، ايمان را براى پاك شدن دلها از آلودگى كفر و شرك ، و نماز را براى پاك بودن از سركشى و نافرمانى واجب كرد، زكوة را وسيله ايى براى روزى مستمندان ، و روزه را وسيله يى براى آزمايش اخلاص بندگان قرار داد، حج را براى نيرومند شدن دين ، و جهاد را براى شكوه و سربلندى اسلام واجب ساخت ، امر به معروف را بخاطر اصلاح توده نا آگاه مردم ، و نهى از منكر را براى باز داشتن افراد بى خرد، از كارهاى زشت و گناه آلود مقرر كرد.

شرح : احكام دين اسلام ، با تمام جزئيات خود، دستورهائى هستند كه خداوند براى بندگان مؤ من خود مقرر كرده است . از اين رو، انجام دادن اين احكام ، وظيفه حتمى و قطعى مسلمانان است ، و يك مسلمان مؤ من كسى است كه دستورهاى واجب الاجراى خداوند را، بدون چون و چرا انجام دهد، و درباره آنها دچار هيچگونه شك و ترديدى نشود، هيچگونه سؤ ال و جوابى نكند، و هيچگونه دليل و برهانى بخواهد.

با اين حال ، گاهى پيشوايان معصوم و امامان بزرگوارما، علت منطقى و فلسفه فردى و اجتماعى اين دستورها را تشريح كرده و درباره هر يك ، توضيح كافى داده اند. تا هم غير مسلمانان ، به منطقى و مستدل بودن دستورهاى اسلام پى ببرند و بتوانند با دستورهاى اديان ديگر مقايسه كنند، و هم مسلمانها، با فلسفه احكامى كه انجام ميدهند آشنا شوند و فوايد سازنده ، آنها را بهتر و بيشتر بشناسند.

امام عليه‌السلام نيز، در اين جمله هاى كوتاه و پر معنى ، فلسفه ايمان ، نماز، زكوة ، روزه ، حج ، جهاد، امر به معروف ، و نهى از منكر را تشريح فرموده ، و درباره واجب بودن هر يك ، توضيحى دقيق و عميق داده است .

# ٣٨ - در دوستى و دشمنى اندازه نگهدار

اءحبب حبيبك هونا ما، عسى اءن يكون بغيضك يوما ما، و اءبغضك هونا ما، عسى اءن يكون حبيبك يوماما.

ح /٢٦٨

ترجمه : در دوستى با دوست خود اندازه نگهدار، بخاطر آنكه شايد روزى با تو دشمن شود،

و در دشمنى با دشمن خود اندازه نگهدار، بخاطر آنكه شايد او نيز، شايد با تو دوست شود.

شرح : در دوستى و دشمنى نيز، همچون مسائل ديگر، بايد ميانه روى كرد و اندازه نگهداشت . چون زياده روى در دشمنى و يا دوستى نيز، ممكن است زيانهائى متوجه ما سازد، كه ديگر قابل جبران نباشد.

وقتى با كسى دوست ميشويم ، نبايد در معاشرت با او آنقدر زياده روى كنيم ، كه بيش از اندازه به حريم زندگى ما نزديك شود، و تمام اسرار ما را بداند. زيرا ممكن است روزى بين ما اختلافى پيدا شود و آن دوست ، بصورت دشمن ما درآيد. درآنصورت ، او، چون تمام اسرار ما را ميداند و از آنچه در حريم خانواده ما ميگذرد آگاه است ، ميتواند از دانسته هاى خود، بر ضد ما سؤ استفاده كند، و ضربه هايى به ما بزند، كه ديگر قابل جبران نباشد.

در دشمنى نيز بايد ميانه رو باشيم و اندازه نگه داريم . يعنى نبايد دشمن را آنقدر اذيت و آزار كنيم ، و آنقدر درباره اش سخنان زشت و زننده بگوئم ، كه اگر روزى بايكديگر دوست شديم ، به خاطر كارها و حرفهاى خود، شرمنده و خجل باشيم .

# ٣٩ - نگاه به زيردستان

و اءكثر اءن تنظر الى من فضلت عليه فان ذلك من اءبواب الشكر.

نامه /٦٩

ترجمه : به افراد پائين تر از خود، زياد بنگر، كه اين نگريستن ها، درهاى شكر گزارى را به روى تو باز مى كند.

شرح : انسان بايد، در مورد نعمتهائى كه خداوند به او داده است ، هميشه شكر گزار باشد، و نشان دهد كه قدر آن نعمتهاى خدا را بداند، و بخاطر آنها در برابر خداوند شكر گزار باشد، لياقت و شايستگى رسيدن به نعمتهاى بيشتر را نيز بدست آورد.

اما كسى كه قدر نعمتهائى كه خداوند به او داده است ناراضى باشد، نعمتهاى خدا را تلف مى كند، و نشان مى دهد لياقت آن نعمتها را ندارد. در آن صورت ، نه تنها نعمت بيشترى بدست نمى آورد، بلكه آنچه كه دارد از دست مى دهد.

ما، براى قدر نعمتهاى خداوند را بدانيم ، بايد هميشه به افراد پائين تر از خود نظر داشته باشيم . يعنى كسانى را نگاه كنيم ، كه كمتر از ما، از نعمتهاى خداوند برخوردار شده اند. در اين صورت ، نه تنها از آنچه داريم ناراضى نخواهم بود، بلكه احساس رضايت و خوشنودى خواهيم كرد. و از خداوند سپاسگذار خواهيم بود. هر چه بيشتر به اينگونه افراد نگاه كنيم ، درهاى شكر گزارى ، بيشترى به روى ما باز خواهند شد، زيرا در اين نگاه كردنها، به نعمت هاى خود بيشتر آگاه خواهيم شد و شكر خداوند را بيشتر بجاى خواهيم آورد. سعدى ، شاعر بزرگ ايرانى مى گويد : در ايام جوانى ، روزى كفش نداشتم و از اين رو، از زندگى خود سخت ناراضى بودم و بسيار گله و شكايت ميكردم . اما وقتى بيرون رفتم ، مردى را ديدم كه كنار ديوار نشسته است و پا ندارد. با ديدن او، يكباره به خود آمدم و به درگاه خداوند شكر گزارى كردم كه اگر كفش ندارم ، در عوض دو پاى سالم دارم كه بدون كفش هم مى توانم با آنها راه بروم .

ما نيز به جاى آنكه به پاى بى كفش خود نگاه كنيم ، بايد به كسانى كه اصلا پا ندارند بنگريم و خدا را شكر گوئيم .

البته آنچه كه شرح داده شده دليل اين نيست كه انسان پيوسته زندگى خود را در يك حالت سكون نگهداشته و بعنوان رضايت از تقدير هيچگاه حقوق خود را مطالبه نكند. در زمان طاغوت از اين نصيحت سعدى براى ساكت نگهداشتن مردم استفاده ميكردند والى آنچه كه ما امروز ميگوئيم فقط براى شكر نعمتهاى الهى است و بس .

# ٤٠ - معيار زشتى كارها

و احذر كل عمل يعمل به فى السرو يستحيى منه فى العلانيه ، و احذر كل عمل اذا سئل عنه صاحبه انكره اءو اعتذرمنه .

نامه /٦٩

ترجمه : از كارى كه در نهان انجام مى شود، و در آشكار شرم آور است ، بپرهيز و نيز از كارى كه اگر انجام دهنده اش ، در باره آن بپر سند، يا انجام آن را انكار مى كند و يا بخاطر آن پوزش مى طلبد، دورى كن .

شرح : بسيار كسان هستند كه دلشان نميخواهد كار بد انجام دهند و مورد سرزنش مردم و خشم و نارضايتى خدا قرار گيرند. ولى چون گاهى نمى توانند فرق ميان خوب و بد را تشخيص دهند، بطور ناخواسته و نا آگاهانه مرتكب اعمال ناپسند مى شوند.

از اين رو، براى آنكه كار خوب از كار بد مشخص شود، و انسان بتواند فرق بين اين دو را بشناسد و كار بد انجام ندهد، امام عليه‌السلام دو قانون و نشانه ساده و آسان تعيين فرموده است : اول آنكه كار بد، آن است كه بطور پنهانى و دور از چشم ديگران انجام داده مى شود، زيرا انجام آن بطور آشكار و برابر چشم مردم . باعث شرم و خجالت است .

دومين نشانه كار بد، آن است كه انجام دهنده آن را مورد پرسش قرار دهند كه چرا چنان كارى كرده است ، يا انكار ميكند و ميگويد : من چنين كارى نكرده ام، و يا بخاطر انجام آن كار عذر خواهى مى كند و ميگويد : مرا ببخشيد، از روى نادانى چنين كارى كرده ام.

پس ما نيز، هر گاه ديديم كارى كه ميخواهيم انجام دهيم ، يكى از اين دو نشانه را دارد، بايد بدانيم كه كار بدى است ، و از انجام آن خوددارى كنيم .

# ٤١ - تمرين بردبارى

ان لم تكن حلما فتحلم ، فانه قل من تشبه بقوم الا اءو شك اءن يكون منهم .

ح /٢٠٧

ترجمه : اگر بردبار نيستى ، خود را وادار به بردبارى كن ، زيرا كسى كه خودرا به گروهى شبيه كند، به زودى از آنان مى شود.

شرح : كسانى هستند كه برخى از صفات خوب انسانى ، بطور طبيعى ، در آنها وجود ندارد، مثلا در طبيعت آنها، از آغاز، صفت حلم و بردبارى وجود نداشته است ، و همواره در برابر كوچكترين ناملايمى ، آرامش خود را از كف داده ، و دست به كارهايى زده اند كه باعث ايجاد مشكلات و ناراحتيها فراوانى شده است .

بهترين راهى كه براى اينگونه افراد وجود دارد، آن است كه با اراده و تمرين ، خود را به آن صفت عادت دهند، تا رفته رفته ، بر اثر عادت ، آن صفت خوب جزو وجود آنها شود.

امام عليه‌السلام ، به عنوان نمونه ، صفت بردبارىرا مطرح ساخته و در باره آن فرموده است : اگر خصلت حلم و بردبارى ، در طبيعت شما وجود ندارد، دليل بر آن نيست كه هرگز نميتوانيد حليم و بردبار. شويد. كافى است كه براى مدتى ، خود را به بردبارى وادار سازيد يعنى در برابر مسائلى كه آرامش شما را بر هم مى زند، سعى كنيد رفتارتان شبيه كسى باشد كه بطور طبيعى بردبار است و در برابر چنان مسئله يى ، آرامش خود را با بردبارى حفظ مى كند.

وقتى مدتى به اين كار ادامه داديد و رفتارى شبيه رفتار اشخاص بردبار در پيش گرفتيد، رفته رفته عادت مى كنيد كه هر وقت با چنان مسائلى روبرو شديد، همان رفتار را از خود نشان دهيد.

به اين ترتيب ، صفاتى كه در طبيعت شما وجود ندارد، بر اثر تمرين به صورت يك عادت در شما ايجاد مى شود. بطوريكه يك كسى نمى تواند تشخيص دهد كه آن صفت خوب ، از آغاز در طبيعت شما وجود داشته است ، يا خود با تمرين و عادت ، آنرا در وجودتان ايجاد كرده ايد.

# ٤٢ - زبان عاقل و زبان احمق

لسان العاقل وراء قلبه و قلب الاحمق وراء لسانه .

ح /٤٠

ترجمه : زبان عاقل ، پشت قلب او قرار دارد، و قلب احمق ، پشت زبان او جاى گرفته است ( عاقل ،با انديشه سخن مى گويد ونادان بى فكر)

شرح : انسان عاقل ، وقتى بخواهد سخن بر زبان آورد، نخست به دل و انديشه خود مراجعه مى كند، معنى آن سخن و نيكى يا بدى آن را با عقل و شعور خود مى سنجد، نتيجه يى را كه ممكن است از آن حاصل شود حساب مى كند، و هنگامى كه به درستى و خوبى سخن خود اطمينان يافت ، آن را بر زبان مى آورد.

پس عاقل ، قلب و انديشه اش بيش از زبانش به كار مى اندازد، و زبانش را پشت سر عقل و شعور خود نگاه ميدارد.

اما احمق ، بر عكس رفتار مى كند. يعنى هر سخنى كه به زبانش آمد، نسنجيده و بدون فكر و انديشه بيان مى كند، و پس از آن كه سخن او، در ديگران ، تاءثير بد گذاشت ، تازه بفكر مى افتد كه آيا سخنش درست بوده يا نادرست . يعنى احمق ، نخست زبان خود را به كار مى اندازد و نسنجيده حرف مى زند، و بعد از آن ، به قلب و عقل خود مراجعه مى كند و در باره نيك و بد سخن خود و نتيجه و حاصل آن مى انديشد.

به همين دليل است كه خردمندان ، از قديم گفته اند : سخنى كه درباره آن كاملا فكر نكرده اى ، بر زبان مياور.

# ٤٣ - اينچنين مالى از دست نميرود

لم يذهب من مالك ما وعظك .

ح /١٩٦

ترجمه : مالى كه از دستت رفت و تو را پندى آموخت ، از دست رفته مپندار.

شرح : انسان وقتى قسمتى از مال خود را از دست مى دهد، غمگين و افسرده مى شود و به خاطر مال از دست رفته ، غصه مى خورد. زيرا معمولا اينطور تصور مى شود كه مالى كه از كف رفت ، بيهوده تلف شده است و ديگر جبران نخواهد شد.

اما حقيقت اين است كه مال از دست رفته ، بكلى تلف و نابود نمى شود. بلكه با از بين رفتن آن ، نتيجه و فايده يى براى صاحبش به جاى مى ماند، كه گاهى ممكن است بيش از آن مال ، ارزش داشته باشد. و اين نتيجه و فايده ، تجربه يى است كه شخصى ، در برابر از كف دادن مال خود، به دست مى آورد.

اينكه بسيارى از مردم ، تجربه را گرانبهاتر و باارزش تر از مال مى دانند، براى آن است كه مال ، هر اندازه هم كه باشد، براى هميشه باقى نمى ماند و بالاخره روزى ، تمام مى شود، ولى تجربه ، سرمايه يى است كه هرگز تمام نمى شود، و هميشه و در هر حالى هم در دسترس قرار دارد و مى توان از آن استفاده كرد.

پس اگر ما نيز مالى را از دست داديم ، ولى در كارى كه مال خود را بخاطر آن از كف داديم ، تجربه يى به دست آورديم ، بايد بدانيد كه آن مال را، بيهوده و رايگان از دست نداده ايم . بلكه به . جاى آن ، سرمايه گرانبهاترى به دست آوريم كه چه بسا در طول زندگى ، بسيار بيشتر از آن مال به درمان خواهد خورد.

اما آنچه كه در خور تاءمل است اين است كه انسان نبايد هيچ كارى را بدون فكر و دقت انجام دهد زيرا بالاخره از دست دادن مال موجب ضرر و دليل كم دقتى است .

# ٤٤ - عمل و نسب

من اءبطابه عمله لم يسرع به نسبه

ح /٢٣

ترجمه : كسى كه به خاطر كردارش عقب مانده است ، با اتكاء به اصل و نسب ، نمى تواند پيش بيفتد.

شرح : انسان بايد كردار نيكو داشته باشد، و تنها به اتكاء كردار خود، به سوى آسايش دنيا و سعادت آخرت پيش برود. زيرا در قانون الهى ، كردار هيچكس را به بستگان و نزديكان او نمى دهند.

ما، در تاريخ اسلام مى بينيم كه حتى فرزندان امامان معصوم نيز، با آن كه پدرشان ولی خدا، و پيشواى مسلمانان بوده اند، از سزاى كردار خود، در امان نمى مانند. مثلا، پس از رحلت حضرت امام حسن عسكرى عليه‌السلام ، پسر بزرگتر آن حضرت امام زمان عليه‌السلام را پايمال كند، و خود رهبرى مسلمين را به عهده بگيرد. ولى خداوند او را رسوا كرد، و با آن كه پدرش و تمام اجدادش امام و معصوم بودند، خود او گمراه شد و نتوانست از اصل و نسب شريفى كه داشت ، استفاده كند و پيش بيفتد. و علت اين امر آن بود كه وى كردار خوبى نداشت و به همين دليل در دنيا و آخرت عقب افتاده بود.

پس انسان ، نمى توان به پدر و مادر و اجداد شريف و بزرگوارش ، كه در تقوى يا علم يا هنر احترام و اعتبار داشته اند، متكى باشد. و نمى تواند به اتكاء آنها، به كردار خود بى توجهى كند. يعنى عبادت و بندگى خداوند را بجاى نياورد، و براى پيشرفت زندگى رستگارى آخرت خود هيچ كارى انجام ندهد، ولى بخاطر اصل و نسب خود، منتظر باشد كه در اين دنيا به منزلت و احترام برسد، و در آن دنيا هم پاداش نيكو بگيرد.

# ٤٥ - تفاوت اعمال

شتان ما بين عملين عمل تذهب لذته و تبقى تبعته ، و عمل تذهب موونته و يبقى اءجره

ح /١٢١

ترجمه : چه تفاوت بسيارى ، كه بين دو گونه عمل و كردار انسانها وجود دارد : عملى كه لذت و خوشى آن به سرعت مى گذرد، ولى نتايج زيانبار و عواقب آن باقى مى ماند، و عملى كه رنج و زحمت آن ، زود تمام مى شود ولى پاداش آن برجا مى ماند.

شرح : خداوند انسان را آزاد و مختار آفريد و به او عقل و شعور داد، تا آزادانه راه زندگى اش را انتخاب كند، و با اراده و اختيار خود، هر عملى كه دلش خواست ، انجام دهد.

اما در روز قيامت ، كسى كه عمل خوب انجام داده باشد پاداش مى گيرد و كسى كه مرتكب اعمال بد شده ، به كيفر و مجازات مى رسد.

امام عليه‌السلام ، به مسلمانان هشدار مى دهد، تا بدانند كه بين اين دو گونه عمل ، تفاوت بسيارى هست ، و فريب ظاهر را نخورند. يعنى انسان بايد بداند، كه كار خوب و بد، هر دو، به زودى مى گذرد و تمام مى شود، در حاليكه نتايج و پى آمدهاى آن ، از بين نمى رود، و در كارنامه اعمال انسان ، باقى مى ماند.

فرزند عزيز، تو خود، در ميان دوستان ، همكلاسى ها، و اطرافيانت ، نمونه هايى اين دو گونه عمل را، بسيار ديده اى .

به عنوان مثال : دانش آموزى كه به جاى درس خواندن و زحمت كشيدن ، وقت خود را به بازى و تفريح و خوشگذرانى تلف مى كند، تمام آن بازيها و تفريحاتش ، زودگذر است ، و تمام خوشگذرانيهايش ، به زودى تمام مى شود. اما نتيجه اين خوشيهاى زودگذر، مردود شدن است كه يك سال عمر او را بيهوده تلف مى كند و ديگر تا پايان عمر نمى تواند آن يك سال را دوباره به . دست آورد.

دانش آموزى هم كه زحمت درس خواندن را تحمل مى كند، رنج و زحمتش به زودى تمام مى شود، در حاليكه پاداش اين زحمت ، يعنى آموختن به زودى تمام مى شود، در حاليكه پاداش اين زحمت ، يعنى آموختن علم و دانش ، و رفتن به كلاس بالاتر و پيشرفتى كه نصيب او مى شود، نتايج خوب و لذت بخشى است كه براى هميشه در زندگى او باقى مى ماند.

از اين مثال ساده ، نتيجه مى گيريم كه اعمال گناه آلوده نيز اگر هم لذتى داشته باشند، لذت شان زودگذر است ، در حاليكه نتيجه آنها، يعنى مجازاتى كه در پى دارند، نزد خدا باقى مى ماند و در روز قيامت ، گريبان شخص گناهكار را مى گيرد. . مثلا كسى كه بر خلاف فرمان خداوند، روزه نمى گيرد و در ايام ماه مبارك رمضان ، شكم چرانى مى كند، لذتى كه از خوردن و آشاميدن مى برد، يك لذت زودگذر است . يعنى لذتى است كه با جمع كردن سفره غذا، تمام مى شود و چيزى از آن باقى نمى ماند. ولى نتيجه اين نافرمانى ، تا روز قيامت باقى مى ماند و خداوند شخصى روزه خور را به مجازات نافرمانى اش مى رساند.

اما كسى روزه مى گيرد، فقط چند ساعت ، زحمت گرسنگى و تشنگى را تحمل مى كند، ولى در عوض اين رنج زودگذر، كه با فرارسيدن غروب همان روز تمام خواهد شد.

اگر خود شما خوب فكر كنيد خواهيد ديد كه تمام كارها همين طور است . يعنى هم تمام لذتها زودگذر هستند، هم تمام زحمتها. ولى آنچه براى هميشه باقى مى ماند، نتيجه و عمل و كردار انسان است ، كه اگر بخاطر لذتهاى زودگذر گناه كرده ، مجازات مى شود، و اگر در راه اطاعت از خدا، رنج و زحمت زودگذر را تحمل كرده ، مزد و پاداش ميگيرد.

# ٤٧ - آخرت نتيجه دنيا

اءعمال العباد فى عجلهم ، نصيب اءعينهم فى آجلهم .

ح / ٧

ترجمه : كارهايى كه بندگان در اين دنيا انجام ميدهند، روز قيامت ، در برابر چشمهايشان خواهد بود.

شرح : دستگاههاى راديو و تلويزيونى كه به دست بشر ساخته شده ، صدا و گفتار، و حركات و اعمال آدمى را كه چند سال پيش ضبط شده ، پس از گذشت سالها دوباره پخش مى كنند، و دوباره عين همان حرفها و حركات را جلوى چشم ما مجسم مى سازند. فيلمى كه از اعمال و حركات كسى ضبط شد، تا سالهاى سال ، حتى تا وقتى كه دنيا وجود دارد، مى تواند باقى بماند. چون به فرض اينكه يك فيلم رو به كهنگى و خرابى برود، مى تواند تصوير و صداى آن را روى فيلم ديگرى ضبط كرد و به اين ترتيب ، براى ، هميشه آن تصوير و صدا را نگهدارى كرد.

وقتى بشر كه مخلوق خداوند است ، توانسته چنين دستگاهى بسازد، به سادگى مى توان فهميد كه خداوند متعال ، در دستگاه عظيم آفرينش خود، چه دستگاههاى عجيب و دقيقى براى ضبط و نگهدارى اعمال انسان ، خلق كرده است .

آرى ، دستگاههاى گيرنده و فرستنده و نگهدارنده جهان آفرينش ، چنان عظيم و دقيق و حساس است كه كوچكترين اعمال و كردار انسانها را ضبط مى كند و حساب يكايك كارها و كلمه به كلمه حرفها را نگاه ميدارد.

امام عليه‌السلام ، درباره اين دستگاه عظيم ، چنين خبر مى دهد كه : هر كارى كه بندگان ، در دنيا انجام مى دهند، خداوند با تمام جزئياتش ضبط و حفظ مى كند. و در روز قيامت ، تمام آن كارها را، كه در نامه عمل هركس محفوظ مانده است ، جلوى چشم بندگان مجسم مى سازد، و بدانند كه خداوند، هر كس را، به .نسبت اعمال نيك و يا بدش ، پاداش يا كيفر مى دهد.

و در آن روز، سخت ترين عذابها، براى كسانى است كه كارهاى بدى كه در اين دنيا انجام داده اند، در آن دنيا مقابل چشمشان مجسم مى شود.

# ٤٧ - عجز آفت است و صبر شجاعت ...

و العجز افه ، و الصبر شجاعه ، و الزهد ثروه ، و الورع جنه ، و نعم القرين الرضا.

ح /٤

ترجمه : ناتوانى آفت است و بردبارى شجاعت ، پرهيز كارى و پارسايى توانگرى است و خرسندى به رويدادها يار و همراهى است با ارزش .

شرح : انسانى كه گرفتار ضعفهاى روحى و اخلاقى باشد، هميشه با يك خطر اين است كه : در برابر مسائل مختلف و پيش آمدهاى گوناگون ، قدرت ايستادگى نخواهد داشت ، و دچار سستى و لغزش خواهد شد و از راه راست ، انحراف پيدا خواهد كرد.

از اين رو است كه در تعاليم اسلامى ، هميشه تكيه بر اين است كه انسان ، قبل از هرچيز، ضعفهاى روحى و اخلاقى را از خود دور كند، و قدرت درونى لازم براى ايستادگى در برابر مسائل مختلف را به دست آورد و در حفظ و تقويت آن بكوشد.

امام عليه‌السلام نيز، در اين كلام ، از اين گونه جنبه هاى مثبت و منفى سخن مى گويد و انسان را با عيب و ضعفها، و ارزش قدرتهاى روحى و اخلاقى آشنا مى سازد.

بر اساس فرمايش امام عليه‌السلام ، ضعف و ناتوانى ، بزرگترين آفت و دشمن زندگى انسان است . زيرا انسان ضعیف ، زود فريب ميخورد، زود به لغزش دچار مى شود، و زود از راه راست منحرف مى گردد. يك انسان ضعیف ، ممكن است در برابر چند كلمه فريبنده ، از راه بدر شود. ممكن است با هر تهديد پوچى دچار وحشت شود، يا اگر پول و مقامى به او پيشنهاد كنند، در برابر آن تاب مقاومت از دست برهد، و حاظر به انجام هر كار نادرستى بشود.

افراد بسيارى بوده اند كه سالها از عمر خود را در راه عبادت و انجام وظايف شرعى و دينى گذرانده اند. ولى بخاطر همين ضعف ، ناگهان از راه بدر رفته و حاصل تمام عمر خود را چند لحظه بر باد داده اند و چيزى جز رسوايى و بد نامى بدست نياورده اند. اين است كه ضعف و ناتوانى از بزرگترين آفتهاى زندگى و از خطر نازكترين دشمنان انسان است .

اما در برابر اين عجز و ناتوانى ، صفتهاى نيكوى روحى و اخلاقى قرار دارد، كه تعدادى از آنها را، امام عليه‌السلام در همين كلام پر معنى ، بر شمرده است .

يكى از اين صفات ، صبر و بردبارى است ، كه عالى ترين جلوه هاى شجاعت انسان بشمار مى رود. شجاع ، آن كسى نيست كه در برابر هر مسئله يى به خشم مى آيد و عجولانه دست به اقدامات حساب نشده مى زند. چون بسيار ديده شده كه چنين افرادى ، صدها گرفتارى براى خود، و هزاران مشكل براى ديگران ايجاد كرده اند. بلكه آن كسى براستى شجاعت دارد كه در برابر مسائل و مشكلات بردبار باشد و با صبر و حوصله ، درباره آن فكر كند و هميشه ، بجاى سريع ترين راه حل ، در جست و جوى بهترين راه حلها باشد.

صفت ديگر، پارسايى و پرهيز كارى است ، كه براى انسان ، بهترين ثروتها و بالاترين توانگريها به شمار مى آيد. انسان پارسا و پرهيز كار، در وجود خود، آنقدر ارزشهاى روحى و معنوى ذخيره مى كند، كه ديگر به مال و ثروت دنيا چشم نمى دوزد. و همين بى نيازى از مال دنيا، او را از بزرگترين ثروتمندان و توانگران ، ثروتمندتر مى سازد.

خرسندى به رويدادهاى نيز از صفات ارزنده انسان است . اصولا يك مسلمان مؤ من ، از آنچه با اراده و قدرت خداوند، در زندگى اش رخ دهد، هرگز اظهار نارضايى نمى كند. يعنى به هر پيشامدى كه خداوند برايش مقدر كرده باشد راضى و خرسند است و همين رضايت و خرسندى ، باعث مى شود كه از پيش آمدهاى گوناگون ، دچار رنج و عذاب نشود. چنين كسى اگر ببيند كه ديگران به قدرت و مقام رسيده اند و مال و ثروت بدست آورده اند. و او از آنها بى نصيب مانده است ، هرگز حسادت نمى ورزد و غم و غصه به دل راه نمى دهد. زيرا صفت خرسندى و رضايتى كه در او وجود دارد، مانند نعمتى با ارزش ، هميشه همراه اوست و مانند دوستى مهربان و دلسوز، هميشه او را از دچار شدن به اينگونه رنج و عذابها، باز مى دارد.

# ٤٨ - پرهيز از جايگاه تهمت

من وضع نفسه مواضع التهمه فلايلومن من اءساء به الظن .

ح /١٥٩

ترجمه : كسى كه خود را در معرض بد نامى و جايگاه تهمت قرار مى دهد،نبايد كسى را كه به او گمان بد مى برد، ملامت كند.

شرح : يكى از دستورهاى اسلامى اين است كه : مسلمان مؤ من نبايد فقط به اين كه كار بد نمى كند و حرف بد نمى زند، راضى و خشنود باشد. بلكه بايد از شنيدن حرف بد و ديدن كار بد نيز خوددارى كند. يعنى اگر در مكانى ، عده يى ، سخنان را بشنود. يا اگر در جايى كارهاى گناه آلود انجام شود، نبايد در آنجا درنگ كند.

امام عليه‌السلام نيز، بر اساس همين دستور اسلامى ، شيعيان خود را راهنمايى فرموده است . طبق فرمايش امام عليه‌السلام : مسلمان مؤ من ، نبايد به جاهايى برود، كه در آنها، كارهاى زشت و گناه آلود انجام مى گيرد. مثلا هرگز نبايد به قمارخانه يا مشروب فروشى برود. زيرا با رفتن به چنين مكانهايى ، به جايگاه تهمت قدم مى نهد و خود را در معرض بد نامى قرار مى دهد. يعنى هر چند هم كه خود او، اهل قمار و مشروب نباشد، وقتى در چنان مكانهايى ديده شود، مورد بد گمانى قرار خواهد گرفت . و ديگران كه از باطن او خبر ندارند، ممكن است تصور كنند كه او نيز اهل قمار و مشروب است و به اين ترتيب ، به او تهمت قمار بازى و ميگسارى بزنند.

روشن است كه اگر چنين وضعى پيش بيايد، كسى كه مورد تهمت قرار گرفته ، نبايد كسانى را كه به او بد گمان شده و تهمت زده اند، ملامت كند. زيرا، تقصير از خود اوست ، كه با قدم گذاشتن به چنان مكانهايى ، در دل ديگران ، نسبت به خود بد گمانى ايجاد كرده است .

# ٤٩ - فرصت را از دست ندهيم

اضاعه الفرصه غصه .

ح /١١٨

ترجمه : از دست دادن فرصت ، مايه غم و اندوه است .

شرح : عمر انسان كوتاه و زودگذر است ، و فرصتهاى زندگى كوتاه تر و زودگذرتر از آن . هر روزى كه از عمر انسان مى گذرد، تعدادى از فرصتهاى زندگى او نيز براى هميشه از دست مى رود و نابود ميشود.

چون فرصتهاى زندگى ، ديگر قابل بازگشت نيستند، بايد از هر فرصتى بهترين استفاده را بكنيم .

استفاده كردن از فرصت ، يعنى اينكه هر كارى را در وقت مناسب انجام دهيم . اگر فرصتى كه امروز، براى انجام كارى در اختيار ما است از دست برود، فردا، براى آن كار، فرصتى نخواهد بود. چون فرصتهاى فردا هم ، مخصوص كارهاى ديگران است كه هر يك بايد در وقت خود انجام شود، و ديگر نمى توانيم كارى را كه فرصت انجامش امروز بوده ، براى فردا بگذاريم ، در آن صورت ، كارهايى هم كه بايد در فرصتهاى فردا انجام شود، عقب مى افتد، و اگر كار به همين شكل پيش برود، تمام فرصت هاى روزهاى آينده ما نيز، تباه مى شوند و از دست مى روند.

پس هر كارى را، بايد در فرصت مناسب آن كار انجام داد، وگرنه ممكن است كه ديگر، هيچگاه فرصتى براى انجام آن پيدا نشود.

مثلا سنين كودكى و نوجوانى ، فرصت مناسب تحصيل علم و آموختن دانش است . كسی كه چنين فرصت مناسبى را از دست بدهد، در سالهاى بعد، گرفتهاريهاى زندگى ، اشتغال به كار و تاءمين معاش ، رسيدگى به امور خانه و همسر و فرزندان ، و دهها مسئوليت ديگر، به او اجازه و فرصت تحصيل نخواهد داد.

به همين دليل است كه انسان بايد هر فرصتى را كه پيش مى آيد، غنيمت بشمارد و از آن بهترين استفاده را بكند. و گرنه ، از دست دادن فرصت ، مايه غم و اندوهى مى شود كه به هيچ قيمتى ، قابل جبران نخواهد بود.

# ٥٠ - مسئوليت وعده

المسئول حرحتى يعد.

ح /٣٣٦

ترجمه : كس كه از او درخواستى مى شود، تا زمانى كه وعده انجامش را نداده باشد، آزاد است .

شرح : اسلام ، درباره وفاى به عهد سفارش بسيار كرده است . تا جايى كه گفته مى شود : يكى از تفاوتهاى مسلمان با ديگران ، در اين است كه مسلمان ، وقتى براى انجام كارى قول بدهد، ديگر به هيچ قيمتى نبايد از انجام قول وعده خود، شانه خالى كند.

بدين ترتيب ، مسلمان بايد به شدت مراقب قول و قرارهاى خود باشد، و با بى توجهى به عهد و وعده هايش ، خود را نسبت به دستورهاى اسلام ، بى اعتناء نشان ندهد.

پس هرگاه ، كسى از شما در خواستى كرد، نبايد نسنجيده و بدون انديشه و حساب ، و عده انجام آن را بدهيد. بلكه بايد به خوبى فكر كنيد و ببينيد كه آيا توانايى انجام آن را داريد يا نه . چون اگر وعده يى بدهيد و بعد، از عهده انجامش برنيائيد، كسى كه به او وعده داده ايد، به اطمينان قول شما، در انتظار كمك و مساعدت شما مى ماند، و براى حل مشكل خود، دست به اقدام ديگرى نمى زند و اگر شما وعده خود را انجام ندهيد، ممكن است به آن شخص و زندگى فردى و خانوادگى و اجتماعى اش ، لطمه هاى جبران ناپذير وارد آيد و مسلمان مؤ من ، هرگز راضى نمى شود تا برادر و خواهر دينى اش ، بخاطر بدقولى او، لطمه ببيند.

امام عليه‌السلام ، براى آن كه ارزش و اهميت خوش قولى ، و زشتى بد قولى را نشان دهد، در اين كلام ، موضوع را به شكل تازه يى مطرح كرده است . حضرت مى فرمايد : وقتى از شما درخواستى مى شود، تا زمانى كه قول انجامش را نداده ايد، آزاد هستيد كه انجام آن كار را قبول كنيد يا قبول نكنيد. اما همينكه وعده انجامش را داديد، ديگر آزاد نيستيد، بلكه خود را به صورت بنده كسى درآورده ايد، كه بايد برايش كارى انجام بدهيد.

يعنى انسان ، در برابر قول و قرارى كه مى گذارد، آنقدر مسئوليت پيدا مى كند كه گويى به صورت بنده قول و عهده خود در آمده است ، و هيچ چاره يى ، جز انجام آن ندارد.

# ٥١ - ناتوانتر از ناتوانترين

اعجز الناس من عجز عن اكتساب الاخوان ، و اعجزمنه من ضيع من ظفربه منهم .

ح /١٢

ترجمه : ناتوان ترين مردم كسى است كه در بدست آوردن دوست ، ناتوان باشد، و ناتوان تر از او، كسى است كه دوست بدست آمده را، از دست بدهد.

شرح : توانايى انسان ، تنها در قدرت جسم و زور بازو نيست . بلكه توانايى روحى و اخلاقى ، بالاتر و با ارزش تر از توانائى جسم و تن است . قدرت جسمى ، با گذشت زمان و افزايش سن و سال از بين مى رود، اما توانايى روحى و اخلاقى ، بر اثر گذشت زمان بيشتر ميشود، و انسان را قوى تر و ورزيده تر مى كند.

پس ما، ضمن آنكه براى سلامت تن و قدرت جسم خود، بايد ارزش و اهميت قائل باشيم و در حفظ آن بكوشيم ، بايد سعى كنيم كه توانايى روحى و اخلاقى هم بدست آوريم و هر روز به مقدار آن بيفزائم .

على عليه‌السلام مى فرمايد : يكى از نشانه هاى قدرت روح و توانايى اخلاق ، اين است كه انسان بتواند با اخلاق خوب و رفتار انسانى و مناسب ، براى خود دوستان زيادى پيدا كند. پس كسى كه نمى تواند براى خود دوست صميمى و خوبى پيدا كند. از لحاظ روحى و اخلاقى ، عاجز و ناتوان است .

اما، ناتوان تر از او، كسى است كه دوستى را پيدا كرده ، نتواند براى هميشه نگه دارد. يعنى با رفتار بد و اخلاق نامناسب خود، دوستان بدست آمده را، از دست بدهد و در زندگى اجتماعى ، تنها بماند. زيرا نگهدارى دوست ، دشوارتر از بدست آوردن دوست است . يعنى براى حفظ دوستان بدست آمده ، بيش از يافتن دوستان جديد، قدرت روحى و اخلاق لازم است .

# ٥٢ - رفتار ما گفتار ديگران

من اءسرع الى الناس بما يكرهون قالوا فيه بما لا يعلمون .

ح /٣٥

ترجمه : هر كسى به سوى چيزى كه مردم از آن بدشان مى آيد بشتابد، مردم نيز درباره او، آنچه را كه نميدانند، خواهند گفت .

شرح : كسى كه با گفتار و كردار زننده خويش ، مردم را برنجاند، مثل آن است كه شتابان ، به سوى چيزى رفته كه مردم از آن بدشان مى آيد. يعنى ، براى انجام كارى كه باعث رنجش و آزردگى ديگران ميشود، شتاب كرده است .

معنى شتاب كردن ، در كارى كه باعث رنجش ميشود، آن است كه ما، بدون فكر و انديشه ، و بدون سنجيدن و حساب كردن ، سخنى بگوئيم يا كارى كنيم كه ديگران را از ما متنفر و رنجيده سازد.

وقتى كسى چنين كارى كند، معلوم است كه ديگران هم بفكر تلافى كردن مى افتند و تصميم ميگيرند كارى كنند، كه آن شخص هم رنجيده شود. در چنين حالتى ، مردم نيز، مثل همان شخص رفتار ميكنند. يعنى نسنجيده و نينديشيده ، درباره او بدگوئى آغاز ميكنند، و هر چند را كه درباره او شنيده باشند، چه راست باشد چه دروغ به زبان مى آورند. و از گفتن چيزهائى هم كه نميدانند واقعيت دارد يا نه ، خوددارى نميكنند.

البته اين هم رفتار خوبى نيست ، ولى به هر صورت اين نتيجه اعمال كسى است كه مردم را مى رنجاند، و به سوى چيزى كه نا خوشايند ديگران است شتاب مى كند.

# ٥٣ - فروتنى توانگران و سرافرازى تهيدستان

ما احسن تواضع الاغنياء للفقراء طلبا لما عند الله ! و اءحسن منه تيه الفقراء على الاغنياء اتكالا على الله .

ح /٤٠٦

ترجمه : چه زيباست فروتنى توانگران ، در برابر مستمندان ، بخاطر رضاى خدا، و چه زيباتر است سرفرازى و بى اعتنائى تهيدستان ، در برابر ثروتمندان ، بخاطر اعتماد و توكل بر خدا.شرح : در اسلام ، ثروت يا فقير، هيچكدام ملاك ارزش و برترى نيست . يعنى مسلمانى كه اخلاق اسلامى و ايمان راستين دارد، براى ثروتمندان بيش از لياقتش ، و براى فقير كمتر از شايستگى اش ، ارزش و احترام قائل نمى شود. زيرا خداوند فرموده است : ارزش انسان ، به تقوى است . يعنى هر كسى بيشتر تقوى داشته باشد، ارزشمندتر است .

با اين حال ، متاءسفانه بعضى از افراد هستند كه اين اخلاق اسلامى در آنها ضعيف است . اينگونه افراد، اگر ثروتمند باشد، بخاطر ثروت خود. گردن فرازى مى كنند، نسبت به فقراء اعتنائى نشان نمى دهند. و گاهى حتى حاضر نمى شوند با شخص فقير، همنشين و هم صحبت شوند، و اگر به مجلسى بروند، حاضر نميشوند با فقراء، بر سر يك سفره بنشينند.

از سوى ديگر، شخصى كه از لحاظ اخلاق اسلامى ضعيف است ، اگر فقير باشد، عزت نفس خود را از دست ميدهد، و در برابر ثروتمندان ، به تعظيم و كرنش و تملق مى پردازد.

حضرت اميرالمؤ منين عليه‌السلام در همين مورد مى فرمايند : اگر شخصى ثروتمند، در برابر فقراء بجاى گردن فرازى و بى اعتنائى ، از خود تواضع و فروتنى نشان دهد، تا رضايت خداوند را بدست آورد، كار نيكو و زيبائى كرده است . چون ثروت و احترام واقعى ، پاداشى است كه نزد خداوند وجود دارد.

ولى از آن زيباتر و نيكوتر، آن است كه شخصى فقير، در برابر ثروتمندان ، تعظيم و كرنش ، مخصوص خداوند متعال است ، و كسى كه به خدا، توكل و اعتماد داشته باشد. همه خواستهايش را از او مى خواهد. پس چنين كسى احتياجى ندارد كه براى جلب محبت و نظر ثروتمندان ، و به اميد اينكه آنها نياز او را بر طرف كنند، در برابرشان ، كوچكى و افتادگى نشان دهد.

# ٥٤ - اهميت نماز جمعه

و لا تسافر فى يوم جمعه حتى تشهد الصلاة الا فاصلا فى سبيل الله و فى اءمر تعذربه .

ترجمه : در روز جمعه ، تا در نماز جمعه حاضر نشده اى ، مسافرت مكن ، مگر آنكه سفر تو، براى جهاد در راه خدا باشد، يا براى كارى كه چاره يى جز انجام آن نيست .

شرح : مردم مسلمان ايران ، پس از پيروزى انقلاب اسلامى ، به ارزش و اهميت نماز جمعه ، به خوبى پى بردند، و دانستند كه اين مراسم پر شكوه سياس و عبادى ، براى وحدت و پيوند مسلمانان ، چقدر با ارزش است .

اساسا خداوند متعال ، براى انكه مسلمانان با يكديگر پيوند و همبستگى بيشترى پيدا كنند، و نسبت به همديگر الفت و محبت داشته باشند، با شرايط ويژه ئى امر به برگزارى نماز جمعه فرموده است . در مراسم نماز جمعه مسلمانان در يك محل گرد مى آيند، با يكديگر نزديك و متحد مى شوند، مشكلات زندگى خود را بازگو مى كنند و به چاره جوئى مسائل يكديگر مى پردازند، و شخصى فاضل و دانشمند و دلسوزى ، به عنوان امام جماعت آنها را براى حل مشكلات فردى و اجتماعى راهنمائى مى كند.

اين مراسم با شكوه الهى و اسلامى ، كه هفته يى يكبار روزهاى جمعه انجام ميگيرد، آنقدر ارزش و اهميت دارد، كه خداوند متعال و رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بارها مسلمانان را به شركت در آن ، شفارش و ترغيب كرده و حتى سوره اى نيز در قرآن كريم بهمين نام نازل شده است .

امام عليه‌السلام ، براى نشان دادن اهميت نماز جمعه ، تاءكيد بسيار كرده است ، تا جايى كه ميفرمايد : حتى كسى كه ميخواهد به مسافرت برود، اگر سفرش در روز جمعه باشد، بايد آنقدر مسافرتش را عقب بيندازد، كه وقت نماز جمعه فرا رسد، و پس از شركت در آن ، مسافرت خود را آغاز كند. مگر آنكه بخواهد براى جهاد در راه خدا و دفاع از اسلام ، به جنگ كفار برود، يا انجام ندادن آن ، زيارتى جبران ناپذير ببيند. مانند كسى كه براى انجام معامله ئى ناچار است ، سر ساعت معين در شهر ديگرى باشد، و در غير اين صورت معامله بهم مى خورد، و زيان غير قابل جبرانى مى بيند كه معاش خانواده اش را مختل مى كند.

# ٥٥ - نرم خويى زمينه دوستى

من لان عوده كثفت اءغصانه .

ح /٢١٤

ترجمه : كسى كه درخت وجودش ، چوب نرم باشد، شاخه هاى انبوه و فراوان ، از آن سر مى زند.

شرح : امام عليه‌السلام ، در اين كلام نغز و پرمعنى ، انسان را به درخت تشبيه فرموده است ، و دوستان انسان را، مانند شاخه هاى درخت دانسته است .

در ميان درختان ، آن درختى كه جنس چوبش ، نرم تر باشد، شاخه هاى بيشترى از آن سر ميزند. و درختى كه پرشاخه تر است ، اولا سايه گسترده ترى دارد كه عده بيشترى ميتوانند در آن بياسايند، ثانيا ميوه هاى بيشترى ميدهد كه باز، ديگران ، فايده بيشترى از آن مى برند. در نتيجه ، چنين درختى ، از توجه و مراقبت بيشترى هم برخوردار خواهد شد، و بيشتر به آن رسيدگى خواهند كرد. انسان نيز، اگر درخت وجودش نرم باشد، يعنى اگر نرمخوى و خوش اخلاق و مهربان و گشاده رو باشد، شاخه هاى بيشترى خواهد داشت ، يعنى دوستان بيشترى گرد او جمع خواهند شد. در نتيجه هم دوستانش از او محبت خواهند ديد و هم خود او از توجه و محبت عده بيشترى برخوردار خواهد شد.

١- گردآورندگان سخنان حضرت على عليه‌السلام قبل از سيد رضى نوشته عزيزالله عطاردى ، از سرى انتشارات بنياد نهج البلاغه .

فهرست مطالب

[مقدمه 2](#_Toc485207956)

[با نهج البلاغه ، بيشتر آشنا شويم 3](#_Toc485207957)

[درباره خطبه ها 4](#_Toc485207958)

[درباره نامه ها 6](#_Toc485207959)

[درباره سخنان كوتاه 7](#_Toc485207960)

[شريف رضى كيست ؟ 8](#_Toc485207961)

[سخنان على عليه‌السلام ، پيش از سيد رضى 11](#_Toc485207962)

[١ - اگر خدا شريكى داشت 14](#_Toc485207963)

[2 - انگيزه دورى از گناه 15](#_Toc485207964)

[٣ - زندگى دنيوى دليل زندگى اخروى 17](#_Toc485207965)

[٤ - در خلوت هم از گناه بپرهيزيد 19](#_Toc485207966)

[٥ - رابطه عقل و گفتار 21](#_Toc485207967)

[٦ - حق يكى است 22](#_Toc485207968)

[٧ - جامعيت قرآن 23](#_Toc485207969)

[٨ - خشنودى از كار بدكاران 25](#_Toc485207970)

[٩ - لزوم شناخت رفيق راه و همسايه 27](#_Toc485207971)

[١٠ - خودرايى و مشورت 29](#_Toc485207972)

[١١ - فضيلت علم بر ثروت 31](#_Toc485207973)

[١٢ - آنچه بر خود نمى پسندى بر ديگران مپسند 33](#_Toc485207974)

[١٣ - اندرز پذيرى 34](#_Toc485207975)

[١٤ - دوستى و خردمندى 36](#_Toc485207976)

[١٥ - پرهيز از دوستى با... 37](#_Toc485207977)

[١٦ - هشدار مژده است 40](#_Toc485207978)

[١٧ - خودپسندى 42](#_Toc485207979)

[١٨ - اكرام خويشاوندان 43](#_Toc485207980)

[١٩ - بزرگترين عيب 45](#_Toc485207981)

[٢٠ - همت عالى و شكم پرورى 47](#_Toc485207982)

[٢١ - آنچه دارى قدر بدان 49](#_Toc485207983)

[٢٢ - تنگدستى و پاكدامنى يا ثروت و زشتكارى 51](#_Toc485207984)

[٢٣ - همه كاره ، هيچكاره 53](#_Toc485207985)

[٢٤ - احترام معلم 55](#_Toc485207986)

[٢٥ - ادب آموزى از بى ادبان 57](#_Toc485207987)

[٢٦ - غيبت : كار ناتوانها 59](#_Toc485207988)

[٢٧ - ايمان و راستگويى 60](#_Toc485207989)

[٢٨ - چرا بنده ديگران ؟ 61](#_Toc485207990)

[٢٩ - شوخى و عقل 63](#_Toc485207991)

[٣٠ - كم بخشيدن يا نبخشيدن 65](#_Toc485207992)

[٣١ - ايمان چيست ؟ 67](#_Toc485207993)

[٣٢ - ستيزه جويى 69](#_Toc485207994)

[٣٣ - چه بسا كه يكبار خوردن 71](#_Toc485207995)

[٣٤ - صبر و ظفر 72](#_Toc485207996)

[٣٥ - ميانه رو تنگدست نمى شود 74](#_Toc485207997)

[٣٦ - تندخويى ديوانگى است 75](#_Toc485207998)

[٣٧ - حكمت هاى ايمان ، نماز... 77](#_Toc485207999)

[٣٨ - در دوستى و دشمنى اندازه نگهدار 79](#_Toc485208000)

[٣٩ - نگاه به زيردستان 80](#_Toc485208001)

[٤٠ - معيار زشتى كارها 82](#_Toc485208002)

[٤١ - تمرين بردبارى 84](#_Toc485208003)

[٤٢ - زبان عاقل و زبان احمق 86](#_Toc485208004)

[٤٣ - اينچنين مالى از دست نميرود 87](#_Toc485208005)

[٤٤ - عمل و نسب 89](#_Toc485208006)

[٤٥ - تفاوت اعمال 91](#_Toc485208007)

[٤٧ - آخرت نتيجه دنيا 94](#_Toc485208008)

[٤٧ - عجز آفت است و صبر شجاعت ... 96](#_Toc485208009)

[٤٨ - پرهيز از جايگاه تهمت 99](#_Toc485208010)

[٤٩ - فرصت را از دست ندهيم 101](#_Toc485208011)

[٥٠ - مسئوليت وعده 103](#_Toc485208012)

[٥١ - ناتوانتر از ناتوانترين 105](#_Toc485208013)

[٥٢ - رفتار ما گفتار ديگران 107](#_Toc485208014)

[٥٣ - فروتنى توانگران و سرافرازى تهيدستان 108](#_Toc485208015)

[٥٤ - اهميت نماز جمعه 110](#_Toc485208016)

[٥٥ - نرم خويى زمينه دوستى 112](#_Toc485208017)

[فهرست مطالب 113](#_Toc485208018)